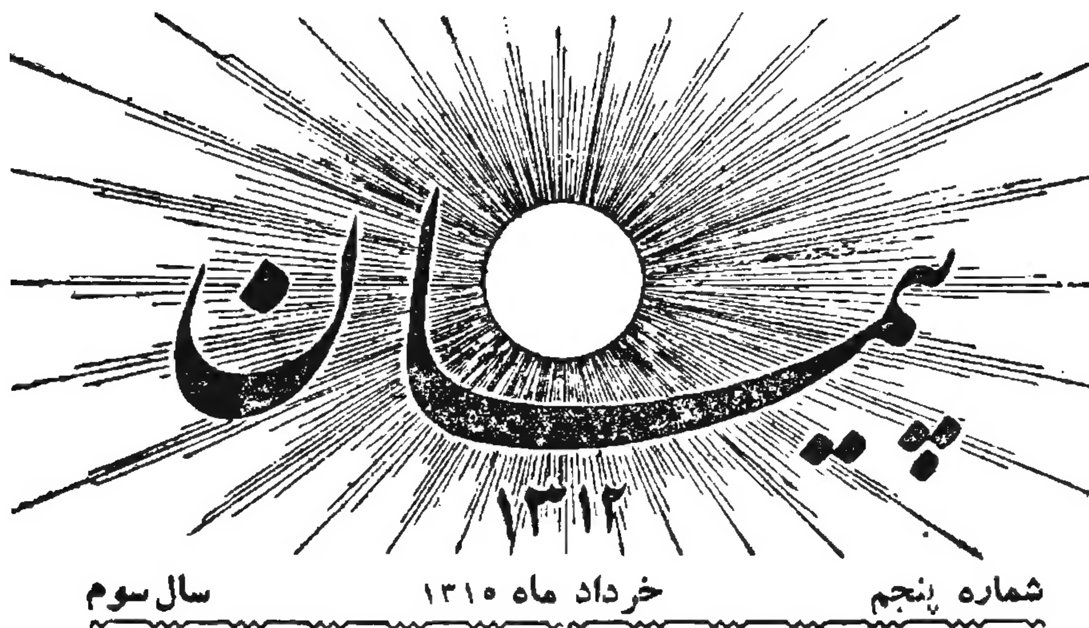

پیمان
پیمان سال سوم
شماره پنجم

خدا باماست



شماره پنجم — خرداد ماه ۱۳۱۵ — سال سوم

دارنده

کسروی تبریزی

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

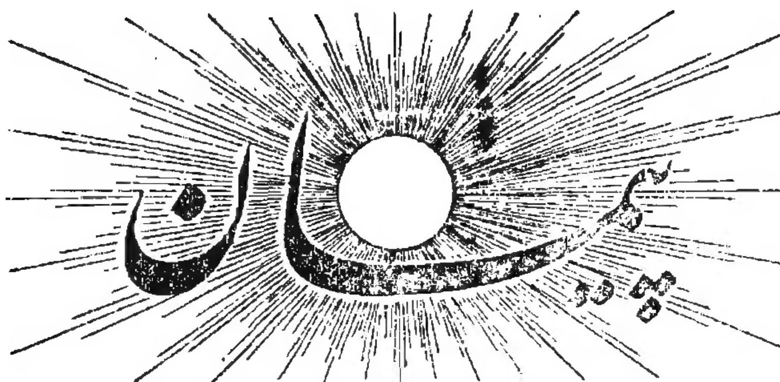
شرکت (مطبعهٔ طلوع) طهران

فهرست آنچه در این شماره چاپ شده

در این شماره از صفحه ۳۱۳ تا صفحه ۳۲۰ در رقم بالای صفحه‌ها اشتباه روی داده ودر همه‌جا دررقم‌صد بجای (۳) (۲) گزارده شده خوانندگان تصحیح نمایند.



خدا با ماست



سال سوم		خرداد ماه ۱۳۱۵		شماره پنجم

گفته های ارجدار

کسانیکه هر زمان سخن دیگری میرانند این خود گواهیست که بر دروغگویی و ناپاکی خود میدهند .

اینان که نام خدا را عنوان نموده همیشه جز پروای این وآن ندارند خدا بدینسان رسواشان می گرداند .

***

دانش آنست که بر شایستگی هر کس بیفزاید نه اینکه شایستگی را نابود سازد .

***

آزاده زبان بدشنام نیالاید

کسروی

تیره درونان

— ۱ —

دل دارند نه از بهر فهمیدن
گوش دارند نه‌ازبهر شنیدن



کسیکه راهی را بخطا می‌پوید و چون خطایش‌را بازنمودند پروا نکرده از گمراهی بر نمیگردد چنین کسی از شمار مردمان بیرون می‌باشد.

این‌درسرشت آدمی نهاده که‌چون‌خطایش را باز نمودند آن را می‌پذیرد. مگر کسانی که درونشان تیره گردیده و فروغی ازخرد بردلهای ایشان نمی‌تابد.

چنین کسانند که دل دارند نه از بهر فهمیدن و گوش دارند نه از بهر شنیدن.

چنین کسانند که ننگ مردمی می‌باشند.

***

ما بارها از «تمدن» گفتگو نموده معنای آن‌را باز کردیم. گویا درآغاز پیدایش آدمیان دسته هایی از ایشان در بیشه ها و بیابانها زیسته و همچون درندگان بنیاد زندگانی را بر زور داشته اند. بدینسان که هر دسته‌ای که بردیگری چیره میگردیدندمردان ایشان را کشته و زنانشان را دستگیر می کردند. از اینجا هر خاندانی بیمناک زیسته‌وهمواره‌آماده کوچ و گریز می‌ایستاد که‌همینکه دشمن نیرومندی رونمود از جلواو گریخته خودرا رها گرداند. از اینجهت بنیاد خانه

نمی نهادند وبکار کشت نمی بر داختند وجا ی را آباد نمی ساختند . سپس خردمندانی برخاسته بایشان مردمی آموختند وهریکی خاندانهایی را برسر خود گرد آورده چنین آیین نهادند که باهم برادرانه زیست نموده دستگیری از هم دریغ نگویند و توانایان بر ناتوانان چیرگی ننمایند و همگی در پی آسایش همگی باشند . این زندگانی پیشرفت نموده خاندانها ایمنی پیدا کردند و خانه ها برای نشیمن خود ساختند . کسانی بکشت وکار پرداخته و کسانی به پیشه های دیگر برخاستند . آبادیها پیدا گردیده شهر ها بنیاد افت و نام این زندگانی نوین را « شهریگری » نهادند (۱) .

پس معنای تمدن « باهم برادرانه زیستن وتوانایان دست ناتوانان را گرفتن وهمگی دربند آسایش همگی بودن » است وهمانا این معناست که می توان ارجی برآن نهاد وستایش ازو نمود . این معنی همانست که در فارسی « مردمی » می نامند . (۲)

هم ما شرح نموده ایم که این شهریگری یا مردمی از باستان زمان در شرق وغرب بوده وچیزی نیست که تنها غرب دارا باشد وشرق ناگزیر گردیده ازو بر گیرد .

همچنین باز کرده ایم که ابزار ها ی که غرب درجنبش دویست و سیصد ساله خود پدید آورده ـ از تومبیل و راه آهن و آیروپلان و تلگراف وتلفون وچراغ برق وماشینهای دوختن وکاشتن ومانند اینها مانا گزیریم آنهارا بر گیریم و در زندگانی خود بکار بریم . نیز ما باید از دانشها وهنر های سودمند اروپایی بهره برداریم . ولی هیچیك

(۱) دراین باره گفتار های روشنی در بخش یکم آیین ودرشمارههای سال نخست پیمان چاپ کرده ایم . آنها نیز دیده شود

ازاینها شرط تمدن نمی باشد بلکه ربطی باآن ندارد . تمدن قرنها پیش از این اختراعها درکار بوده . نیز چه بسا توده هایی که این ابزارها را دارند واز تمدن بی بهره می باشند .

این یکی از خطا های اروپاست که این ابزار ها را شرط تمدن پنداشته جز اروپائیان دیگران را «متمدن» نمی شمارد . روزی یونانیان درآن گوشه دوری نشسته این نادانی را ازخود می نمودند که دیگران همه را « باربار » می نامیدند . کنون هم اروپائیان جای آنان را گرفته بدستاویز تمدن برجهانیان برتری می فروشندوهمیشه نام «سیویلیزاسیون» را بی انکه معنای آن را بدانند برخ جهانیان می کشند .

ما بارها این سخنان را نوشته ایم و هزارها کسان لغزش خودرا دریافته وباما همداستان شده اند . ولی چه باید گفت بمشتی تیره درونانی که ازراه کج برنمیگردند وهنوزهم در گفتگو ازشرق وغرب پیاپی نام «تمدن» بکار می برند واختراعهای اروپایی وعادتهایی که اروپاییان دارند هریکی را نشانه دیگری از تمدن می شمارند ؟!

اینان که سالهاراه کج پیموده وبیخردانه مایه سرشکستگی شرق بوده اند چنین می پندارند اگر از راه کج بر گردند شرمنده وخوار خواهند بود و این نمی اندیشند که اگر ایستادگی نمایند خواری و شرمندگیشان بیشتر خواهد گردید .

چه شرمندگی برتر از این که زورگویی اروپا را می پذیرند وبرچنان **لاف** بی بنیادی گردن می گزارند ؟! .

کسیکه بخیره برتری می فروشد اگر برو یك نکوهش می باید بر کسیکه ان زورگویی را می پذیرد صد **نکوهش** می شاید .

خدا خرد بآدمیان بخشیده تابدستیاری آن نیك ازبد بازشناسند وخود را بآسایش وخرسندی رسانند ولی سالهاست شرقیان درسایه‌این فریب خواری رشته فهم و خرد را از دست داده و بدستاویز تمدن بیراهیهای غرب را می‌پذیرند . پس‌چه آسیبی بدتر ازاین ؟!..

یکی‌رامی شنویم برای شرق تمدنی وبرای غرب تمدن دیگری می پندارد وسخنان بس دور ودرازی میراند وهمیخواهد ازدرآمیختن این دو تمدن نوینی پدید آورد .

کسی بپرسد : آیا تمدن راکچه معنی میدانی وآن چیست که با هم درمی‌آمیزی ؟ !

چه زشت است کسانی سخنی رابشنوند ومعنایش رانافهمیده ازجا دررونذ و گیج وبیخود بسخن پردازند .

این کار عامیانست که عبارتهایی راکه میشنوند ومعنای آنها را درنمی یابند برای هریکی معنایی از پیش خود می پندارند ودر این معنی ها بکار میبرند وچه بسا بلغزشهای خنده آوری دچار میگردند . یکمرد عامی را میشناختم « تکذبان » را ازقران شنیده و نمیدانم آنرا بچه معنایی پنداشته بود که همیشه در جای نکوهش بکار میبرد : « از آدم تکذبان ترس باید داشت » « تکذبان ! بازهم آمدی »

این لغزشها ازعامیان فراوانست وچون عامیند میتوان برایشان بخشود . ولی چه باید گفت بر کسانیکه دعوی دانش دارند و همین نادانی را ازخود مینمایند ؟ !

سی سالست این عبارتها ازاروپا بایران رسیده . دراین مدت آن نکرده‌اند معنای درست آنهارا بشناسند . برای هریکی معنای تاریکی

در دل گرفته بهمین معنی ها بسنده مینمایند . این بدتر که بیکار نشسته در پیرامون همان تاریکیها پندار بافی نیز مینمایند و کم کم زبان باز کرده بگفتار بر میخیزند وصدها دیگران را نیز گیج وسر گشته میگردانند .

این گناه را برایشان نتوان بخشود . امروز شرق افتادهٔ همین نادانیهاست . این خود گرفتاری بزرگیست که شرقیان هر چیزرا نافهمیده می پذیرند وازشنیدن هر سخنی ازجا درمیروند .

ببینید : نام داروین وفلسفه اورا شنیده وچیزی از آن درنیافته از دین وخداشناسی بیزار میگردند . بنام صنایع ظریفه هر بازیچه و بیهوده کاری‌را ارجمند میدارند . بعنوان ادبیات گردن بهر بیخردی میگزارند بدستاویز تمدن بنیاد زندگی را برمیاندازند .

ما درباره اروپا و گمراهیهای او انچه گفتنی است گفته‌ایم و دراینجا نمیخواهیم آن‌را دوباره بگوییم . مقصود نکوهش انکسانیست که دست از نام « تمدن » برنمیدارند وباز آن‌را بیابی بکار می برند . اینان بدترین نادانی را از خود می نمایند .

این ننگ جاویدانیست که شرقیان یك کلمه نافهمیده‌ای را (کلمه‌ای که گوینده وشنونده معنای آن‌را نمی‌شناسند) شنیده وهمگی ازجا دررفته وبنام آن گردن بهر بیخردی بگزارند .

زندگی آیین خردمندانه میخواهد بقانونهای ساده و سودمند نیازدارد خویهای ستوده دربایست دارد دانش وهنر بایست داشتن... کسانی اگر سخن دارند از این زمینه ها برانند نه اینکه همه را پشت‌سر انداخته بایك کلمه بیجایی خودرا خرسند گردانند !

کوتاه سخن : ما امروز نیازی بان کلمه اروپایی نداریم .

اگر مقصود معنای راستین آن می‌باشد از قرنها دارا بوده‌ایم وهستیم واگر مقصود فریبکاری و نادانیست باید از آن سخت بیزاری جست

***

بارها از رمان گفتگو نموده بادلیل نشان دادیم که افسانه بافی بهر نامی که باشد ازخرد دور است. این کار کودکان و دیوانگانست که افسانه می‌بافند وآنرا خوش میدارند

کسانی می‌پنداشتند هرچه‌اروپاییان دارند بایدپذیرفت ونامهای آناتول فرانس و الکساندر دما ودیگران را برخ ما میکشیدند. ما باز نمودیم اروپاییان سودازیان بازنمیشناسند ودر این‌راه سخت درمانده می باشند و این ننك شرقیانست که چشم بهم نهاده دنبال غربیان را گیرند.

هم کسانی عنوان می نمودند: رمان چون شیرینست و هر کسی آنرا بدلخواه میخواند ازاثرو پندرا بارمان درمیآمیزیم تاخوانندگان بآسانی پند رادریابند. ماپاسخ دادیم پندراکه باافسانه درآمیزندسودی از آن نخواهد برخاست. وانگاه با آنهمه داستانهای شیرین تاریخی چه نیازی بافسانه می باشد؟ اچرا کسانی پند را با آن داستان ها در نیامیزند؟! (۱)

آنچه بهانه هادراین‌باره‌داشتند همه راپاسخ دادیم واین گفتارها چندان کارگرافتادکه بسیاری ازجوانان که رمان نوشته ویامیخواستند

---

(۱) دراین باره دو گفتار در شماره های یکم و دوم سال نخست نگاشته شده خوانندگان آنهارا فراموش ننمایند.

بنویسند ازآن چشم پوشیدند . نیزبسیاری ازآلودگان برمان خوانی آنرا رها نمودند .

بااینهمه نادانانی هنوز ستایش رمان‌را دارند وبه‌پیروی اروپاییان آن را از ادبیات میشمارند . اینانند که تیره درونانند ! اینانند که فروغ خرد بردرونشان نمی تابد !

مردی را تباهی بدتر از آن نیست که ایرادی که براندیشه کج یابررفتار بداو میگیرند پاسخ نتواند و از آن اندیشه یارفتار نیز دست برندارد . دو باره می گوییم : چنین کسی از مردمی دور و از خرد بی بهره میباشد .

کسی اگر بهره ازخرد دارد این میداند که هرکاری بایداز بهرسودی‌باشد وافسانه راهیچ سودی نیست . این میداند که کار بیهوده جز شایسته دیوانگان نمی باشد . این میداند که تنها عنوان ادبیات یك چیز بیهوده را باهوده نمیگرداند . این میداند که نیك وبد را باید بافهم خود دریافت و شمردن نامهای رمان نگاران اروپا جز گواه نادانی نیست .

این خود نشان فرومایگی است که کسانی بیگانگان را با دیده بزرگی بینند وهمه‌کار های ایشانرا پسندیده دارند .

از شگفتی هاست که کسانی هوسهای بیهوده‌ای که دارندعنوان فریب آمیزی برایش می‌اندیشند که خاك برچشمها باشند و زیر سپر آن عنوان خود را از نکوهش نگهداشته نزد مردم ارج و بهایی نیز پیدا کنند .

کسروی

از روزنامه‌های دیگران

این تکه را آقای شیشه‌گر از یك روز نامه‌که در بیرون از ایران چاپ می شود برداشته و چون گواهی نیکی برای گفتار «بیماری گزارش» که در شماره یکم امسال نگاشته ایم میباشد و نیز نمونه ایست که پاره جوانان چه رفتاری با زبان فارسی پیش گرفته اند اینست در اینجا می آوریم

« ازخیام آنچه شاید وباید از خودی وبیگانه نوشته اند و من در این گفتنی تازه ای ازاو ندارم ون (ولی) حافظ ـ حافظ را فزونتر از آنکه گفته اند من یك نویسنده میهن پرست میشناسم که رازهای خود راپیوسته گویی بیادگار گذارده ـ یکی دونمونه

آئینه سکندر جام جم است بنگر

تـا بر تو عرضه دارد احوال ملك دارا

حافظ بادلسوختگی بمردم میگوید چون داستانی از ایران در آن روز های تاریك اونبوده که فرزندان کشور بخوانند وبدانند میگوید تاریخ یونان را بردار وبخوان تابدانی که کشور داریوش چه بوده

کشتی نشسته گانیم ای بادشر (شرطه نیست) تو برخیز ـ شاید که باز بینم دیدار آشنا را ـ کشتی کنایهٔ از کشور ایران است که در غرغـاب آن روز هـا افتاده و حافظ آرزو میکند که شورشی (انقلاب) بشود تا دوباره کشور ایران رستخیزی گیرد اگر با این زره بین حافظ رابخوانند یك دروازه تازه ای ازسگالش میهن پرستی و ایران خواهی حافظ پس‌از فردوسی برای‌ما گشوده خواهد شد..)

چون نویسنده خواسته است پارسی سره بنویسد و چند جا لغت فارسی نداشته‌است املاءآنهارا (مانندغرغاب‌وزره‌بین) تغییرداده است

اهواز شیشه‌گر

در پیرامون فلسفه

ما هر سخنی را عنوان میکنیم میخواهیم آن‌را چندان روشن گردانیم که جای ایستادگی باز نماند وجز تیره درونان هر کسی آنرا بپذیرد . ما از گفته های خود نتیجه میخواهیم وابنست هر گفتاری را تا بنتیجه روشنی نرسانیم دست از آن برنمیداریم . این راست است که کسانی از ما میرنجندو چه بسا که خودداری ننموده بیدگویی نیز برمیخیزند ولی بیاری خدا امیدواریم روزی‌این رنجشها ازمیان‌برخاسته خرسندیها وهمدستی‌ها جای آنراخواهد گرفت .

گفتارهایی که درباره فلسفه یونان نگاشتیم اگر خوانندگان یاددارند عنوان خرده گیریهای‌ما دوچیز است : یکی آنکه بنیاد این فن پنداشتن است نه دانستن چنانکه مثالهای بسیاری در این باره یاد نمودیم . از خدا و راز آفرینش گرفته تا داستان چهار عنصر در بیشتر جا سخن از روی پندار می رانند و کمتر پروای دانستن دارند .

این خود نادانیست که آدمی بهرچه برمیخورد و راه دانستن را بسته می‌یابد از جستجو باز نایستاده راه پندار را پیش گیرد . چنین کسی ناگزیر است بلغزد ! ناچار است رسوا گردد ! همه خطا ها از اینجا برمیخیزد .

پیش از آنکه تلگراف‌و تلفون واینگونه شگفت کاریهای اروپا درشرق رواج یابد اگر کسی نام آنهارا شنیده واز پیش خود بگفتگو برمیخاست چه خطا ها که دچار نمیگردید .

در زمان محمد شاه حسینخان نامی را بایلچی گری باروپا فرستاده‌اند در ناسخ‌التواریخ گفتگو از سفر او نموده چنین می نگارد : « بشهر استراز برغ که اول خاك فرانسه است رسید . از آنجا تا شهر پاریس صد و بیست فرسنگ مسافت است ... استراز برغ ورود حسین خان را در هیجده دقیقه بشهر پاریس رسانید بقانون نصب منار ها که درراه کرده اند و دستیاری چرخ‌الماس وابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش درجای‌خود مرقوم خواهد شد »

این عبارتها درباره تلگراف است در آن زمان که در ایران کسی

تلگراف را ندیده بلکه نامش را هم نشنیده بود تاریخ نگار میخواهد نشان دهد آن ابزار شگفتی که مردم فرانسه دارند و بدستیاری آن در چندد‌قیقه ازفرسنگها راه خبر میرسانند چگونگی آنرا میشناسد ودم ازقاعده نصب‌منار ها زده نام چرخ الماس می‌برد و نوید میدهد که در جای خود تفصیل آنرا بنگارد . امروز خوانندگان تاریخ باین عبارتها چه خواهند گفت !؟ نهاینست دل آزرده گردیده آنرا لاف بس بیجایی خواهند شمرد ؟ ! نهاینست تاریخ نگار را خوار گرفته ازاو بیزاری خواهند جست ؟ !

در یکی از گفتار ها مثلی از آهنگر روستایی وآیروپلان سازی آوردیم . یکی از دوستان که افسر هوا پیماست داستانی نزدیك بآن از دیدار خود باز می‌گوید که در اینجا می‌آوریم . می‌گوید : هنگام پروازی میانه قزوین و سیا دهن فرودآمدم . روستاییان گرد آیروپلان را گرفته از هرسو تماشا می‌کردند وبا هم سخنانی میگفتند . یکی از آنان از پیر مردی که شاید کدخدا بود پرسید : آیروپلان چیست ؟.. ریش‌سفید پاسخ داد : « از جنس ذره‌بین است » !

ببینید این روستایی « نمیدانم » رابرخود هموار ننموده وچون ازابزار های شگفت تنها ذره بین رامیشناسد آیروپلان رانیز ازجنس آن میشمارد. اگرباریك بین شوید همین‌رفتاررا (اندکی آبرومندتر) فیلسوفان داشته اند . افسانه « عقول عشره » ودیگر سخنانی که افلاطون ودیگران درزمینه خدا و راز آفرینش از پندار خود بیرون ریخته اند ماننده همین داستان است و در پیش خرد همین اندازه ارزش را دارد .

نام فلسفه بزرگست وکسانیکه از دور این نـام را میشنوند خواهند پنداشت یکرشته دانشهای پایه دار وپر ارجی درپشت سرآن میباشد . چه دانند که صد ها کسان این نام را دستاویز گرفته در پندار بـافی جای آرزویی نگزارده اند . بلکه اگر باریك بین شویم ایشان فرقی میانه پندار و انگـار (خیال وفرض) بادانستن و دریافتن (علم و درك) نمیگزارند (۱) و آنچه

(۱) ما همیشه « پندار » را بجای خیال و « انگار » را بجای فرض و « دریافتن » رابمعنای درك بکار میبریم .

را که امروز از راه پندار وانگار می پذیرند پس ازدیری آنرا بوده ودریافته شده بشمار می‌آورند وبرروی آن یکرشته پندارهای دیگری می بافند .

داستان بطلمیوس و فلکهای او را میدانیم . اینمرد بهترین ابزار برای گردیدن «چرخ» یا «کره» را میشناخته واینست در جستجو ازجهت گردش ستاره ها ازبرای هریکی چرخی (فلك) انگاشته که ستاره را بان میخکوب نموده تا بچرخد . این کار خطا ودرست مانندهٔ داستان ذره بین و آیروپلان و چرخ الماس وتلگراف میباشد . چیزیکه هست بطلمیوس آشکاره میگوید این چرخها انگاری (فرضی) است ودلیل بربودن آنها نیست . وانگاه بطلمیوس این کاررادر حساب گردش ستاره‌ها نموده وکسانیکه ازستاره شناسی آگاهی دارند میدانند او در این راه رنجهای بسیاری کشیده و نتیجه های سودمندی بدست داده . اینست بر بطلمیوس نکوهش نداریم و نام او را جز به نیکی یاد نمی نماییم .

ولی چه باید گفت بر آنانکه همین فلکهای انگاری بطلمیوس را بوده ودریافته شده میگیرند ودرکتابهای خود دری بنام « الفلکیات » باز مینمایند واز چگونگی گردش آنها گفتگو بمیان آورده هریکی پندار دیگری‌میبافند! یکی میگوید : « فلکها ازعشق میچرخد » دیگری می سراید : «ستاره ای که بفلك میخکوب شده جان دارد واوست که فلك رامیچرخاند »

نام اشعث طمعکار را شاید شنیده باشید . اینمرد که بطمعکاری شهرت یافته درکتاب های عربی داستانها بنام او نگاشته اند وچنین میگویند روزی اشعث ازکوچه ای میگذشت بچه ها دنبالش کردند و سنك برو زده آزارش می نمودند . اشعث خواست با دروغی بچه هارا از سرخود بـاز کند و رو برگردانیده داد زد : «فلان توانگر خرمـا بخش میکند شما او را گزارده مرا دنبال می کنید ؟! . . » بچه ها این راشنیده بسوی خانه آن توانگر شتافتند . اشعث ازبس طمعکار بود اندیشید بلکه این سخن راست باشد . این بود خود اونیز بهآرزوی خرما ازدنبال بچه ها راه برگرفت .

من هر زمان که موضوع « الفلکیات » فلسفه را می شنوم بیاد این

داستان میافتم . آنچه را که خودشان میدانند انگاری بیش نیست راست پنداشته در پیرامون آن بسخنهای دور ودرازی می پردازند . مانند آن شاعر که رخسار و گیسوی یاررا بستاره دنباله دار تشبیه میکند وازآن نیز میترسد .

آیا فلسفه که عنوان آن «علم بحقایق اشیاء» است باید راهش این باشد ؟ ! . .

بهترین دلیل براینکه بنیاد این فلسفه ها جز پندار و گزافه نیست کشاکشها و وارونه گوییهاست که میانه فیلسوفان است . سخن اگر از روی دریافت ودانش باشد کمتر دوتیرگی رخ میدهد . ولی درجاییکه پایه سخن جز پندار نیست هرکس راه دیگری پیش میگیرد و کشاکش پدید می آید .

چنین بیانگاریم در انجمنی گفتگو بمیان آمده که آیا اکنون درلندن باران می بارد یانه ؟ . . اگر مقصود دانستن ودریافتن باشد تلگرافی به لندن می فرستند وهر پاسخی که آمد همگی می پذیرند و هرگاه چنین تلگرافی را نتوانستند فرستاد یاپاسخ از آنجا نرسید بخاموشی می گرایند و گفتگو را رها می نمایند . بهر حال کشاکش روی نمیدهد . ولی هرگاه پندار بافی کنند یکی خواهد گفت : بهار است وباران می آید . دیگری خواهد سرود : دیگر بهار بپایان میرسد چه جای باران آمدنست . سومی سخن دیگری، خواهد راند وناگزیر کشاکش ووارونه گویی پدید خواهد آمد .

ببینید : آقایان فیلسوفان نیز همان کار را کرده‌اند وچندان کشاکش باهم دارند که بگفتن نیاید . میگویند : غزالی کتابی بنام « تهافت‌الفلاسفه » نوشته ودر آن بریکایك گفتار های فلسفه خرده گرفته و خطای فیلسوفان راباز نموده . ابن رشد کتاب دیگری بنام « تهافت‌التهافت» نوشته وسراپای گفته های غزالی را نکوهش نموده . ابن‌الطفیل نامی چندان وارونه گوییها از فارابی نقل میکند که هرکسی از شنیدن آنها درشگفت شود . (۲) پیداست سخنی

(۱) یکی‌ازخوانندگان‌پیمان که‌سالهادرخواندن‌فلسفه رنج‌برده‌و کتابهای فراوان‌اندوخته پس‌ازخواندن گفتارهای‌ما دربارهٔفلسفه بر آنسرشده که گفتارهایی نوشته‌ودر آن‌وارونه گویی‌های فیلسوفان‌را یادنماید واین‌عبارتها دربارهٔ کتاب‌غزالی وابن‌الطفیل‌ازایشانست وگرنه ماهیچگاهی‌بکتابهای فلسفه نپرداخته‌ایم ونمیخواهیم بپردازیم .

که بنیاد آن پندار باشد درپیش گوینده‌اش‌هم ارجی ندارد وبه‌آسانی میتواند آنرا فراموش نموده وارونه اش را بگوید .

عنوان دیگری که برای نکوهش فلسفه داریم حال آن کسانیست که باین رشته می پردازند و سالها عمر خود را درراه آن هدر میسازند واگر جستجو نمایید از درمانده ترین مردان می باشند . ولی این عنوان تنها در باره فلسفه نیست براصول ومنطق وعلمهای دیگرهم‌راست می‌آید . بسیاری از علمهای اروپایی نیز همین حال را دارند .

هر که بچیز های بیهوده پرداخته فهم وهوش رادر راه آن گداخت شایستگی خودرا ازدست داده درمانده وناتوان میگردد .

شگفتی اینجاست کسانیکه باین رشته ها می‌پردازند بیشتر پیروان اسلامند وآن نمی اندیشند که این هارا باسلام چه سازشی درمیانست ؟ ! .. آنروز که مسلمانان سرفراز وفیروز بودند ورشته یك نیم جهان را در دست داشتند کی کسی باین رشته ها می پرداخت ؟ ! یاران پیغمبر که چه در جنك و مردانگی وچه در جهانگیری وجهانداری آنهمه شایستگی از خود نشان دادند کدام یکی از ایشان باین بیهوده کارها می پرداخت ؟!

این خود مایه عبرتست که مغیرة پسر اشعث که از گمنامترین یاران پیغمبر بوده ما این مرد رادر تاریخ می شناسیم بفرستادگی بنزد شاه ایران آمده آنرا بنیکی انجام داد . در جنگها بسرداری برگزیده شد و از عهده برآمد . مدتها عنوان حکمرانی‌را داشت وچنانکه می بایستی رفتار می نمود . ولی آنانکه سالها فلسفه یااصول یاازعلوم دیگر میخوانند کدام یکی شایستگی این کارهارادارد ؟ ! کسیکه سالها رنج می برد وعمر هدر میسازدباید برجربزهٔ خدادادی خود بیفزاید وشایستگی های خودرا فزونتر گرداند نه اینکه خود را گرفتار یکرشته گمان وپندار گردانیده ازتوانایی بیاندازد . خدا گواه است مرا هیچگونه سودی ازاین سخنان نیست . کینه ای هم باآن علوم ندارم . چگونه میشود که کسی باعلمهایی کینه پیدا نماید ؟ ! پس چرا بارشته‌های دیگر این دشمن را ندارم ؟ ! چرا ستاره شناسی (علم هیئت) وتاریخ واینگونه رشته‌ها

را به نیکی می ستایم ؟ ! اگر بگویند : آنچه راه خودم خوانده ام وآشنا هستم می ستایم وآنچه جز از این است نکوهش می کنم دروغ گفته اند . من طب را هیچ نخوانده ام واندك آشنایی هم به آن ندارم وبا اینهمه یکی از دربایست ترین علمها میشمارم . همین حال رادارد فیزیك وشیمی و دیگر اینگونه دانشها . ولی منطق واصول را میدانم . درزبان شناسی زمانی بودهام . بااینهمه این رشته هارا جز هدر کردن عمر نمی شناسم . من دراین راهی که بنام خدا می پیمایم خدا گواه است که دربند هیچ سودی یا کینه‌ای نیستم . من آشکاره با دیده خود می بینم کسانیکه باین رشته ها می پردازند بدبخت میشوند . زیرا همه جربزه های خدادادی را باخته پس از سالیان دراز که از درس دست بر میدارند بهیچ کاری نمی توانند پرداخت مگر همان را کهخواندهاندبردیگران درس بیاموزند و بدانسان که خودشان بدبخت شده اند صدها دیگران را نیز بدبخت نمایند . من بنام آن پیمانی که باخدا بسته‌ام این گمراهی و بدبختی را همچون دیگر گمراهیها و بدبختی های توده های شرق‌شمارده و زبان باین سخنان باز می نمایم . این بدترین زیان کاریست که کسانی سالها رنج برده بادست خود جربزه های خدادادی خویش را نابود سازند .

اینان خودرا پیشوای توده میخوانند . بپرسید کدام کار رابرای توده میتوانند انجام داد ؟ !

هزار سال تاریخ ایران را ازدیده بگذرانید . در کدام زمانست که این پیشوایان گرهی ازکار مردم باز کرده اند ؟ ! در آن داستان دل سوز مغول چه کردند وچه می توانستند کرد ؟ ! درخونخواری های تیمور چه جلوگیری ازو نمودند وچه میتوانستند نمود ؟ !

درتاریخ تیمور تکه هایی درباره اینان هست که باید مایه شرمندگی هرخواننده باشد . دسته ای ازاینان همواره بااو بودند و آن همه خونها که میریخت وخانه ها که برمی انداخت اینان همه رابادیده می دیدند وزبان بایراد باز نمیکردند . بلکه اورا « مؤید من عندالله » نامیده مایه دلیریش میگردیدند .

در جنك تیمور باپادشاه هند که آن روز تیمور را ترس گرفته و بیش از دیگر جنگها بآمادگی می پرداخت تاریخ نگار می نویسد : «حضرت صاحب قران هنگام تعیین مواضع متعینان ازجمعی علماء رفیع مقدار که ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب بودند ... سؤال فرمود که جای شما کجا خواهد بود ایشان ازدهشت آن سخنان بی تامل گفتند که جای ما در آن محل که عورات باشند ...»

آن چه علمی است که آدمی را تااین اندازه زبون گرداند ؟ ! چنین کسانی چگونه میتوانند پیشوای توده باشند ؟ ! این بدتر که این کسان همیشه از توده شکایت دارند که قدر ایشان را نمیشناسند . باید پرسید : از شما چه سودی بمردم رسیده ؟ ! ...

این خود گمراهی دیگریست که کسی به آن بیهوده پندارها بنازد و از مردم چشم پاداش داشته باشد و بازبان تلخ شکایت و بدگویی آغاز کند . فراموش نمی کنم روزی چند تن از این کسان گرد هم نشسته از بی ارجی خود میان مردم گله می نمودند وچون ازهردری سخن میراندند یکی میگفت «علم مانع شجاعت است . عالم شجاع نمی شود» مرا بر نادانی ایشان دل بسوخت ودیدم چندان گمراهند که باید رهاشان نمود . بیچارگان ! خودشان را و همکارانشان را می بینند که بهیچ کاری نمی شایند واگر روزی دشمنی پیدا شود وجنگی روی دهد باید بگوشه ها بخزند واز ترس بخود لرزند بجای آنکه بدانند خطا کرده و بادست خویش خودرا از شایستگی انداخته اند وبجای آنکه زبان بحق گویی باز نموده باری دیگران را از گرفتاری به آن رشته ها باز دارند بچنین عذر هایی می‌پردازند ودلهای خودرا شاد مینمایند .

سخن کوتاه می کنم : آنچه بایستی گفت دراین زمینه ها گفتیم واینک میدان را بدیگران وامی گزاریم که اگر سخنی دارند بگویند . کسانی آرزو دارندما نیز بیکایك گفتارهای فلسفه پردازیم و از هر کدام جداگانه سخن برانیم بدانسان که غزالی و دیگران کرده اند . ولی این کار خطای دیگری میباشد و در آن حال بایستی سالها دراین زمینه سخن برانیم و آنچه از دیگران

نمی پسندیم خودمان بنمائیم . ما می خواهیم ریشه این پندارها و گزافه‌هارا براندازیم پس این چه کار بست که رواج آنها را بیشتر کردایم کسانیکه ما میدانیم سخن ازروی گزافه میرانند باید بیکبار از ایشان رو گردان باشیم و هرگز نیازی نیست که بیکایك سخنان ایشان پردازیم . از این جهت در گفتار های خود تاتوانسته ایم ازپرداختن بمتن فلسفه خودداری کرده ایم .

گواهی های دیگران

این در را با پیشنهاد آقای سلطان زاده باز می کنیم ومقصود از آن آوردن مقالهاییست که در روز نامهای اروپا نوشته شده و ترجمه آنها به روزنامهای فارسی می آید و گفته های چند ساله مارا تایید می نماید .

جنایات در امریکا *** ۱۲ هزار قتل در یکسال

روزنامه منتشره و اخبار بی‌سیم که هروقت و زمان انتشار می یابند خبر های موحشی از حوادث جنائی امریکا « ممالك متحده » دیده شود که فی‌الحقیقة موجب حیرت است و وقوع آن دریك مملکت متمدن کهخود را دراولین درجه تمدن و دانش می‌داند خیلی غریب شمرده خواهد شد .

وقوع این گونه حادثات چنین تمدنی را تهدید نموده و روح خود-سری را دربین یك ملت راقیه نشو و نما می‌دهد اخیراً در نیویورك شخصی از رجال آگاه امریکا موسوم بمستر ادجار هوور رئیس یکی از دوایر وزارت عدلیه که درقسمت تشخیصات جنائی تخصص تام داشته نطق مبسوطی نموده و وضعیت حاضره آنجا را کاملا تحت ملاحظه ودقت آورده که خلاصه‌اش این است جنایات دراین مملکت درجه وحشت آوری را بالغ گردیده وبهرجهت که ما رو می کنیم جز جنایت وقتل چیز دیگر نمی‌بینیم و دست های خون آلود بادست های ما مصافحه نموده وآنرا ملوث میکنند و طوری شده کههر امریکائی که دیده میشود گرفتار جنایتی شده یا خواهد شد .

قتل و دزدی — حریق جنائی — عملیات ناپسند — فسق وفجور و تجاوزات تمامی این جرائم و جنایات یکی بعداز دیگری لااقل سالیانه بر یکی از ۱٦ هزار خانه در امریکا وقوع مییابد

سال گذشته دراین کشور که تمدن آن امروزه محرز و اهالی آن جزو منورالفکر ها بشمار می روند دوازده هزار جنایت قتلی روی داده و ۱۱،٤٤٥،٥٨۱ جنایت از جنایات بزرك دیگر بوقوع پیوسته .

مشکلات جنائی دراین کشور الان از هر مشکلی مهمتر بوده و تنها

اشکال بیکاری است که بر دیگر اشکالات تقدم دارد و موضوع بیکاری هم درحقیقت روی اینگونه پیش آمد ها و بی‌اهمیتی بان است .

درباب بیکاری واثر سوئی که از آن دیده میشود این است که هر آمریکائی لا اقل ۱۲۰ دلار یا ۲٤ لیره مخارج جنائی دارد و این مبلغ چیزی است که سالیانه درمبارزه جنائی خرج می کند ومجموع آن بالغ به ۱۵ بلیون دلار می گردد واگر این مبلغ کەدرباره مبارزه جنائی‌مصرف‌شود دو سال جمع آوری کنند ممکن‌است برای تادیه تمام قروض‌داخلی مکفی باشد

« این ملامت به پدرومادر ها بر می گردد » مستر هوورطردالالباب به این نکته اشاره نموده که بیست در صد ازجنایاتی که بروز می کند از اشخاصی صادر میگردد که بسن انتخاب نرسیده اند و اینها در اثر سوء تربیت خانوادگی این اشخاص شده و ادله کافی برای اثبات این مدعا اقامه نموده کەنقض آن‌خالی ازشکال‌نیست وروی مدعای او بایستی پدرومادرهارا‌ملامت کرد که آنها اولادخودرا اجازه میدهند که درطریق شروفساداخلاق مشی‌نمایند .

مانمی توانیم تقصیرات را متوجه جریانی کنیم که این جنایات ازایشان صادر میشود بلکه لازم است که تقصیر را بطرف مسبب این جنایات متوجه نمائیم که آن ها پدران ومادرانند که در اثر فرورفتگی درخوشگذرانی های آنی والتذاذ فوری نسبت باطفال خود وتربیت ایشان اهمال نموده وازادب آن ها سستی و تهاون به خرج داده اند اولاد خود را روی آن زمینه ضایع بار آورده و آنها اکنون کشته های پدر ومادر خودرا میچینند

جنایات امریکا امروزه از طرفی متوجه زمام داران امور است که در کار سیاسیات دینیه اهمال می نمایند

وموضوع اجرای جنایات وانجام آن امروزه در آمریکا امری عادی حساب می آید و ممکن است یکنفر جانی بیك بانك مهم دست برد بزند وکمترین مجازاتی برای‌این‌جنایت نبیند ونیز ممکن‌است که‌یکنفر قتلی‌رامرتکب شده وآزادانه‌درمیان مردم‌بگردد وکسی باوکاری نداشته باشدو‌بگوید که‌قانون این حق‌را باوداده وازطرفی دلالهادرمقابل مبلغی‌محدودتضمین آزادی اورا بنمایند

اخیرا در امریکا اشخاص سیاسی وسیاست مداران باعملیات جنایتکاران تجارت می نمایند وطرفداری آنان‌راکسب وکارخود قرار داده اند .

مستر هوور در اواخر بیانات خودمیگوید من باتمام صراحت میگویم که این وضعیت تاثیرات بسیاربدی در امریکا داده و سیاستهای فاسدی بین آنان پیش میرود　　　　(ازستاره جهان)

گدایی یا جهانگردی

از کارهایی که رواج گرفته و کم کم رواج آن بیشتر می گردد یکی جهانگردیست (سیاحت) • اگر روزنامهارا بخوانید پیاپی خبر داده می شود : « فلان جهانگرد بتهران رسیده یا به فلان شهر درآمده»

گردش چیز ستوده و سودمندیست و هر کسی که بتواند نباید از آن خود داری کند . تن آدمی درست میگردد . دانش و آزمایش بدست می آید ٔ دوستان و آشنایان پیدا می شوند . گلهٔ مانه از خود گردش از چیز هاییست که توام با آن کرده می شود .

بارها می بینیم کسیکه بگردش برخاسته چنین می گوید : « من میخواهم سیاحت کنم و بلدان مختلفه را مشاهده نموده و اطلاعات و تجارب بدست بیاورم و چون بمملکت خود مراجعت نمودم بوسیله کنفرانسها ملت خود را بسوی ترقی سوق نمایم » آیا این عنوان درست است ؟!. آیا هر جهانگردی از گردش خود این نتیجه را می تواند بر داشت ؟!. چرا راستیش نگوید که دلم گردش میخواهد و برای خوشی باین کار پرداخته ام ؟! . این خود کار زشتی است که کسی دلخواه خود را در پرده نیکخواهی انجام دهد و بمردم منت گزارد .

آن شیوه قلندران ویلگرد پیشین بود که مفتخواری نموده واز این شهر بآن شهر رفته گردن خود را گلفت می ساختند و برای این ویلگردی خود عنوانهایی داشتند : « قدم در وادی طلب گزاشت » « در جستجوی حق فرازو نشیب را در نور دید » و دیگر از این

عنوانها که در کتابها فراوانست . کنون آن بهانه ها کهنه شده و می بینیم بهانه های نوین دیگری پدید می آورند !

آیا می توان در برابر این عنوانها بخاموشی گرایید ؟! اگر بخاموشی گراییم نه اینست که مایهٔ دلیری بدکاران شده ایم ؟! .

در چندی پیش در روز نامه ای جوانی چنین می نوشت : «من سعی دارم یك خانم تندرست و خوش رویی را پیدا نمایم که با او ازدواج نموده بجامعه فرزندان صحیح تحویل نمایم» . این بیمزگی مرا آزرده ساخت ! کسیکه زن برای لذت خود می گیرد دیگر منت بجامعه گزاردن کدام است ؟! این لوسی‌ها را نباید بر تافت ودر برابر آن خاموش نشست . نادانان را بحال خود نتوان گزاشت .

درجاییکه کسانی از زن گرفتن و گردش نمودن بخود ببالند وبر مردم منت گزارند پس آنانکه هزارها و ده هزارها تومان پول ریخته بیمارستان می سازند ویا دبستان برپا می نمایند چه باید بکنند ؟! آیا تفاوت میانه آنان و ایشان ازچه راه خواهد بود ؟!

زشتی دیگری که با جهانگردی توأم کرده می شود اینکه کسانی آن را مایه روزی می گیرند و از این وازآن پول میخواهند. پیداست جهانگردان آبرومند ازاین سخن برکنار است ورویسخن ما جز بدسته اندکی نیست .

چشم‌بدست مردم داشتن وازاین وازآن پول خواستن گداییست و گدایی از بزرگترین گناهان و گدااز پست ترین مردان است. گدا آبرو ندارد . گدا شرم و آزرم ندارد . باید گیاه بیابان خورد و گدایی نکرد ! باید از گرسنگی مرد و دست بسوی این و

آن دراز نمود ! اینست آیین ما ! گدا هر که میخواهد باشد شاعر شیخ وسید ودرویش وجهانگرد وروزنامه نویس پست است.

کسیکه بجهانگردی برمیخیزد باید باندازه خرج خود پول آماده نماید و یاپیشه و هنری یاد بگیرد که بهر کجا که نیازیافت از آن راه پول بدست بیاورد. آن کسیکه گردش را دستاویز ساخته وبا خبرنگاری باین روزنامه و آن مهنامه‌رابهانه گرفته ازمردم پول می خواهد اورابادرویشان دریوزه گردپیشین چه فرقی درمیانست؟!

کسانی می پندارند همینکه عنوان یك چیزتغییر یافت نتیجه‌اش نیز تغییر پیدا می کند. بعبارت دیگر همینکه عنوان درویشی ازمیان رفته نام جهانگردی بروی آن نهاده شد زشتی کار هم از میان خواهد رفت.

یاددارم چند سال پیش‌دریکی از روزنامهای تهران شرح درازی می‌نوشت دراین‌زمینه که جوانی بادوچرخه بجهانگردی‌برخاسته که‌اسیا واروپارا پیموده‌دوباره‌بازخواهد برگشت‌وازانچه‌دیده‌و اموخته ارمغانها برای‌ایرانیان‌خواهدآورد. سپس‌نویسنده‌بدرویشان‌وقلندران گریززده نکوهشها سروده بود که‌آنان بیهوده‌وبیخودسفرمی کردند ومفتخواری می نمودند. پس از همه اینها در پایان گفتار روی سخن به «ارباب کرم وهمت» برگردانیده بود که بهر کجاکه‌جوان جهانگرد می رسد پول باوبدهند ومیزبانی ومهربانی دریغ نکویند.

من افسوسهاخوردم که کسانیکه که تا این اندازه نادان و کوتاه خردند خاموش ننشسته باین گونه نگارشها می پردازند. کسی اگر نادان نباشد چرا این در نمی یابد که میانه آن درویشان رسوا با این

جوان جهانگرد هیچگونه تفاوتی نیست . بجای خر دو چرخه سوار شدن وبجای کاروانسرادرمهمانخانه فرودآمدن وبجای درویشی نام جهانگردی بخود نهادن ـ اینگونه تفاتها نتیجه را دیگر گونه نخواهد کرد . جوانیکه باندازه خرج خود پول ندارد وپیشه وهنری نیز نمی شناسد تاخرج خود راه بیاندازد چرا سفرمی کند؟ ! آیاچه سودی ازاین سفر دریوزه گردی خود دردست خواهدداشت ؟ !

دراینجاست که ما می گوییم : هر کسی نباید بکار توده برخیزد و بگفتگو از نیك و بد پردازد . چرا که مایه گمراهی مردم می گردد . چرا که از هر دهانی آوازی بیرون می آید و اندیشه ها را پریشان می گرداند .

کسی چه داند که همین ستایشگریهای نا بجای آن روزنامه مایهٔ گمراهی چندین جوان دیگر نگردیده وآنان‌را با دست‌تهی بجهانگردی که خود گدایی و دریوزه گریست بر نیانگیخته؟! .

پیش آمد دیگری که یکی دو ماه پیش رویداده ومرا بنگارش این گفتار بر انگیخته آنکه جهانگردی از یکی از جزیره های اقیانوس هند بتهران رسیده وچون نام ونشان مرا دربصره وخوزستان یادگرفته بود همان روز که بتهران رسید نزدمن آمد :

جوانی سی ساله تن درست گردن کلفت چشمها برق میزند رختهای پاکیزه ونو دربر کرده کیف بزرگ‌وقشنگی‌زیربغل گرفته نام ونشان خود راباز نمود : مسلمانست وسه سال پیش از کشور خود بیرون آمده و درشهر های اسلامی گردش می کند که‌حال جوانان‌را بسنجد ودریابد وچون بمیهن خود باز گشت پیشوای جوانان انجاباشد وآنان رابکارهای تاریخی وادارد .

دریغ توهم این عنوان را داری ؟ ! . بسیار خوب خرج سفر از کجا می آوری ؟ . .

بدرم می فرستد !

اگر راست باشد بسیار خوبست !

آنچه می شایست پذیرایی کرده ورهنمایی دریغ نگفتم . روزی درخواست نمود جناب آقای چم را دیدار کند . باهم بدربار رفتیم و جناب ایشان هماندم پذیرفته مهربانی بسیار نمودند و پرسشهایی که آقای جهانگرد می نمود پاسخ دریغ نداشتند . . یکی دو هفته که گذشت روزی آقای جهانگرد مسلمان دو بار بدر خانه می آید و مرا پیدا نمیکند . من چون شنیدم نگران شدم که شاید در سایه ندانستن زبان گیری پیدا نموده . هنگام ظهر سه باره آمدو گفتگو راچنین عنوان نمود :

از بدرم بسیار نگران هستم و نامه‌ای ازو بمن نمیرسد ـ تلگراف کرده باسخ بخواه ـ نمی‌شود ! ـ چرا ؟ ـ دولت هولند بامن دشمن است نمیگزارد تلگراف من بپدرم برسد ! ـ دولت هولند چه سر و کاری باشما دارد ؟! ـ من چون مقاله بزبان آن نوشته ام اینست غدغن کرده برای من کاغذ ننویسند و پول نفرستند ؟! ـ ازمن چه میخواهید ؟! چه چاره‌ای باین کارتان می توانم بکنم ؟! ـ شما بایستی پول برای من از توانگران بگیرید و بدهید ـ چه پولی ؟ ! ـ پول دیگر ! ـ پس تو میگفتی مسلمانم ـ آری که مسلمانم ! ـ مسلمان چرا گدایی می کند ؟! ـ گدایی ؟! ـ مگر من گدایی می کنم ؟ ! من جهانگردم چون بکشور خود باز گردم سیاحتنامه نوشته چاپ خواهم کرد و از ایران ستایش

خواهم نمود نام شمارا هم درچند جا خواهم برد ! از خودتان نمی خواهم از جناب رئیس الوزراء بگویید بدهید ...

همه گفتگو را یاد نمی کنم . کوتاه سخن آنکه آب ناامیدی بدست آقای جهانگرد گدا ریخته عذرش خواستم و پس از آن دیگر راهش ندادم سپس دانستم با کسان بسیاری آمدو شد می نموده وشاید از پاره ایشان گوش بری هم کرده باشد . آنچه بر آزردگی من افزود ستایشهایی بود که در پاره روز نامها از آن جهانگرد بی آبرو دیدم ناگزیر شدم این یاد آوری را بنمایم .

اینگونه کسان در خور نکوهشند نه ستایش . جهانگردی که چشم پول گرفتن از این و آن دارد گداست و این گونه جهانگردان بی آبروهستند کهارهر کشوری که پول نتوانستند گرفت در کتاب خود بدگویی از آن ها خواهند نمود . بیگانگان بجای خود ما باید کوشش کنیم و نگزاریم از ایران چنین جهانگردانی بر خیزند و اگر یکی را دیدیم این قصد را دارد نکوهش ازو دریغ نگوییم .

هرچیزی هنگامی نیکوست که زیانی ازو بر نخیزد . شما برای گردش هر اندازه سودی بشمارید جبران گدایی وآبرو ریزی را نخواهد کرد . بویژه از اینجهت که جوانیکه دیر زمانی از این راه زندگی نمود و خوشیها دید دیگر بکاری یا پیشه ای نخواهد چسبید و همواره با ویلگردی و آبرو ریزی بسر خواهد برد .

این خود زیانکاری بزرگیست که پس از آنکه سالها کوشیده ریشه درویشان و قلندران را برانداخته ایم دوباره بادست خود درویش فرنگی درست کنیم و بار دیگر خود را گرفتار گردانیم .

گفتن و نوشتن

ما خرسندیم پیراستن زبان فارسی از کامه های بیگانه که یکی از آرزو های ما بود پیشرفت نموده وکنون بجایی رسیده که کسانیکه دیروز ایستادگی می نمودند و دربرابر گفتارهای ما بنکوهش وریشخند می پرداختند امروز خود رامیان انداخته هواداری ازموضوع میکنند وچنانکه شیوهٔ اینگونه کسانست فزونیها جسته بآزار پیشروان راه می کوشند .

خرسندیم که آنچه میخواستیم انجام گرفته وباین سبکسریها نیز نمیپردازیم. کار زبان راخوار نباید گرفت . هرتوده ای که به نیکی می گراید بایدزبانش نیزپیراسته وآراسته گردد . زبان آیینه اندیشه هاست . زبان نمونه خویهاست.

ولی بایددانست آلودگی زبان ایران تنها درآمیختگی آن بکامههای عربی وترکی واروپائی نمی باشد ویك رشته آلودگیهای دیگر نیز دارد . قرنها زبان فارسی ابزارکار یاوه بافان وچاپلوسان وستایشگران ودرازنویسان ودروغگویان بوده واینست در دست اینان ببدترین حالی افتاده .

یکی از آلودگیهای این زبان گزافه رانی واندازهٔ نگاه نداری است (مبالغه) . در این باره کمتر زبانی بپای زبان فارسی می رسد بگفتگوها و نگارشها دقت نمائید مثالهای فراوان پیدا خواهید کرد . کسیکه دوسه بار به پسرش پند دادهٔ واونشنیده زبان بنکوهش گشادهٔ می گوید : « هزار دفعه گفتم نشنیدی » دوسه بار را هزار میخواند . نوکری که پی کاری رفته ویکساعت دیرتر آمده آقا برآشفته جنین می گوید : « یکسالست رفته و حالا آمده ای » دوچیزی کهاندك تفاوتی باهم دارند درباره آنها چنین می گویند : « زمین تاآسمان فرق دارند » دوچیزی که باهم یکسانند چنین می گویند : « سرموبی تفاوت ندارند » بکسیکه فروتنی میخواهند خودرا « خاك پای‌او » می سازند . کسیکه اندك درشتی می کند « کله آدم را می کند » تعبیر مینمایند . اندك غوغایی که برمیخیزد آن‌را « قیامت » نام می دهند . چند

قطره اشکی که از دیده کسی بیرون می آید آن را « سیل اشك » یاد می نمایند .

زمانی یاددارم دوزنی دریك خانه شرکت داشتند وباهم رفتار ننموده جنك و زدو خورد میکردند . یکی از ایشان که پیشنهاد نمودیم سهم خود را بآن دیگری فروشد چنین پاسخ داد : « یك آجرش رابهزار تومان نمیفروشم » پس اززمانی همین زن سهم خودرا که شاید چندهزار آجر دربرداشت بدویست یاسیصد تومانی بفروخت .

مردیکه دعوایی بر یك وزیری داشت وکسانی بآشتی میکوشیدند چنین میگفت : « اگر گنجینه‌های جهان را بمن بخشند دست ازحقوق خود برنمیدارم » سپس همان مرد بچند صدتومان خرسندی نموده دعوی خودرا باز گزاشت .

اینها گزافه رانیهاییست که از عامیان سرمیزند و در زبان توده انبوه رواج دارد . اگر ازاین بالاتر رفته بکتابها پردازیم درآنجا میدان این ننگین کاری چندان پهناور است که برای ستودن آن سخن بس دراز میباید . بیشتر این نویسندگان گزافه رانی راهنری می پنداشته اند و در آن باره باهم گرو بندی مینموده اند . عبد الرزاق سمرقندی که میان نویسندگان پیشین از نیکان بشمار است ودر گزافه رانی واین گونه ناروایها بپایه‌دیگران نمیرسد درستایش تند بارانی چنین مینگارد : «چنان شد که طوفان نوح را برآن حال گریه میآمد وصرصر عاد باد سرد از جگر برمیکشید بیك زمان دریاهاء آب روان گردید صحرا وبیابان تاپشت گاو ماهی نم کشید . . . گل ولای بجایی رسید که قدم وهم رامجال گذار وپای سواررا خیال رفتار نماند . . . » .

ازاین بالاتر که برویم بگزافه رانیهای شعرا خواهیم رسید که بایدگفت آبرویی برای زبان باز نگزارده اند . ولی ما ازشعرا در جاهای دیگری گفتگو نموده ایم ودر اینجا بگفتکوی دیگری نمی پردازیم .

شاید کسانی این گزافه رانیها را عیب نشمارند . ولی باید دانست از بد ترین عیب هاست وزبان را از ارج میاندازد . بدانسان که چون کسی بدروغ گویی شهرت یافت سخن او از ارج افتاده راست گوییهای او را نیز باور

نمی نمایند در گزافه رایی نیز زبان نیروی خود را ازدست میدهد. درجاییکه یك را هزار میخوانند آیا خود هزار راچه باید خواند؟.. کسیکه جوی کوچکی را سیل مینامد آیا خود سیل راچه خواهد نامید؟!.. نه اینست که دراینگونه جایها خواهد درماند؟!

بیشتر مردم عیب را درخودشان نمی فهمند ولی چون آنرا دردیگری دیدند آن زمانست که عیب بودنش را در می یابند. چنین فرض کنید بدیهی رفته اید و می بینید هنگام ناهار میزبان بنوکرش می گوید: برو ده خروار نان بگیر بیار میهمان داریم. یامی گوید: بگو آشپز یك دریا آش بپزد. یابداستان سرایی پرداخته می گوید: درختهای باغ ما سرهاشان بآسمان رسیده. یامی گوید: دیشب بآسمان تماشا میکردم شیرفلك ازترس جان بخود میلرزید. یامی گوید: درفلان هنگامه چنان نعره زدم که گوشهای فلك کرشد.... آیا شما بچنین میزبانی چه پاسخ خواهید داد؟! آیا جز دیوانگی گمان دیگری درباره اش خواهید برد؟!

آخر یك یك است وهزار هزار. برای چه یك راهزار میخوانید؟! این چه هنریست که هرچیزی را از اندازه خود بیرون برده صد برابر وهزار برابر بزرگترش گردانید؟!

یك زشتی دیگر پرداختن بآسمانهاست. کسیکه گفتگو ازمردی در روی زمین مینماید چرا رشته سخن‌را تا بآسمان بکشاند؟!. این عبارتها: «گوش فلك کر میشد» «شیر فلك از هیبتش میلرزید» «کیوان غاشیه بندگیش بدوش میکشید» جز سرسام نمیتواند بود. فریاد بلندی راکه میستایی میتوان گفت: «تانیم میل راه فرا میگرفت» پهلوانی راکه ستایش میکنی میتوانی گفت: «دلها ازترس اویر بود» یا «هرکه میدیدش دل بلرزه می افتاد» پادشاهی که ببزرگی یادمیکنی میتوان سرود: «بزرگان گردن بفرمان او نهاده بودند وکسی را یارای گردن کشی نبود» از این گونه عبارتها فراوان میتوان پیدا کرد.

از هیچ مغز درستی این نمی تراود که در اندیشه از پیش آمد های زمینی به‌آسمان بپردازد ویای‌ستاره‌هایی راکه هزارها وملیونها فرسنك اززمین

دور است بمیان بیاورد . این جز هنگام تب لرز وسرسام روی نمیدهد که کسی «برج اسد» را براستی شیری پندارد وآنرا دربرابر یك مردی بخود ارزاند یازحل را که کره بیجانی بیش نیست آدمی پنداشته حلقه غلامی فلان پادشاه را بگوش او بیاویزد .

رواج اینگونه عبارتها در یك زبانی گواه پریشان اندیشی مردم آن زبان میباشد و کسانیکه باینگونه اندیشه های آشفته خو گیرند بی گمان از درستی فهم شان خواهد کاست .

یکی دیگر از آلودگیهای زبان فارسی عبارتهاییست که در نکوهش زمانه می آرند : زمانه بیوفا گردون کجمدار چرخ غدار فلك شعبده باز جهان ناپایدار دوران دون پرور روزگار سفله پرست آسمان چنبری وبسیار مانند اینها .

این عبارتها ننك یکزبانیست . کسانی تا تنبل ونادان نباشند باین گله ها نمی پردازند . آیا از این شکایت ها چه سودی بر میخیزد؟! ما نیك میدانیم که یك مشت بیکار و بیعار بجای آنکه پی کار وپیشه ای بروند خودرا باین وآن بسته بستایشگری می پرداختند وچاپلوسانه برای خداوند خویش فلك را غلام قدر راچاکر وقضا را فراش میساختند . و چون یکی از خویشان و بستگان او میمرد بجای آنکه بگویند : «برخورد و مرد» یا «فلان درد را داشت و درگذشت» یا «زمانش سرآمد ورفت» بنام چاپلوسی و فرومایگی زبان بنکوهش روزگار باز نموده آن عبارتها را بیرون میریختند . همچنین اگر خداوندشان در جنگی شکست می یافت یادرسایه کار ندانی زبون دشمن میشد بجای آنکه گناهرا بگردن خودداو بیاندازند زمانه‌را گناهکار میگرفتند . یااگر یکی‌رااز‌ایشان روزی تنك میشد وکسی پیدانمیگردید که‌خریدار‌آن یاوه بافیها باشد این زمان هم بجای آنکه بی ارجی کار خودرا شناخته پی پیشه ای برود زبان بگله وناله گشاده زمانه را سفله پرست ودون پرور می ستودند .

آن بدتر که این رفتار زشت رانیز درتاریخها پیروی کرده اند . شما چون یك تاریخ فارسی را میخوانید می بینید مورخ همچون شاعر درباری،

داستان یك پادشاهی را که مینگارد تا گفتگو از فیروزیها و خوشبختیها دارد پیاپی عبارتهای «گردون احتشام» و «فلك غلام» و «فرمان قضا جریان» و اینگونه گزافه رانیهای بی آزرمانه راکار می برد . ولی چون نوبت بزمان شکست یا اندوه میرسد در آنجاست که تاریخ نگار داد سوگواری داده فلك وزمان وچرخ وجهان وروزگار همه رابباد نکوهش میگیرد .

باری این عبارتها برای توده ای همچون ایرانیان بسیار ناسزاست . باید بیکبار بترك آنها گفت . اینها همیشه مایـه نومیدی جوانان ناآزموده و مردان نایخته میگردد و اینرا باور مینمایند که زمانه همواره با نیکان دشمنی میورزد وبربدان و بی ارجان یاوری مینماید . ازاینجا ازنیکی و ستوده خوبی و هنرمندی دلسرد گردیده بی پستیهارا میگیرند .

وانگاه زمانه چیست که بکسی یاوری کند یابا کسی دشمنی ورزد ؟ ! زمانیکه ستاره شماری (علم نجوم) رواج داشت مردم کارهای زمین راشیجه گردش ورفت وبرگشت ستارها می پنداشتند . امروز بی‌بنیادی آن‌علم برهمه آشکار است وهرگز جهان یاآسمان را دارای اختیاری نتوان پنداشت .

جهان دستگاهیست همواره بیکسان میگردد ورشته اختیار آن جز در دست خدا نیست .

آلودگی دیگر زبان ایران عبارتهای زشتی است که کسانی آنها را ندانسته بکار می برند : « شاهـد مقصود را در برگرفت » . عبارت باین زشتی در همه جا رواج دارد . « قمار عشق می باخت » « در ششدر حیرت فرو ماند »

سخن کوتاه کنم : باید تامیتوان ساده نوشت . نمی گویم هیچ تشبیه یااستعارهٔ یامثلی بکار نبرند . زبان فارسی پراز تشبیه واستعاره است : سربسر او میگزارد . دامن همت بکمرزد . ازمیدان دررفت . سپر انداخت . پا فشرد سرکلافه‌را گم کرد رشته اختیار ازدست رفت گل‌جوانیش بژمرد وبسیار مانند اینها . پس نمی توان ازتشبیه واستعاره واینگونه چیزها جلوگیری کرد . اینها آرایش سخن است وچه بساکه بایك مثل یابایك تشبیه موضوع بسیار روشن

میگردد . چیزیکه هست باید دراین باره نیز اندازه نگهداشت ودراین باره نیز رشته سادگی را ازدست نهشت .

سخن هرچه ساده تر باشد جلوه معنی در آن بیشتر خواهد بود .

اینرا هم بگویم که کسانی نوشتن و گفتن را بدرس می آموزند ولی کار بس بیهوده ای میکنند . کسی هرگاه دانش واندیشه دردل خود دارد از گفتن ونوشتن آن در نمیماند وکسیکه دانش و اندیشه ندارد گیرم که چیزی نوشت ویا گفت جز جمله‌ای بی‌مغزی نخواهد بود .

همین یك خطا زبان را گرفتار آلودگیها میسازد ، بدینمعنی کسانیکه اندیشه‌ای دردل ندارند بجای خاموشی بسخن میپردازند وناگزیر بیهوده گویی میکنند وعبارتهای نازیبا می آورند و گزافه وانی مینمایند و سجع می بافند و وقافیه می پردازند . ولی اگر سخن راچیز جداگانه ای نشمارند وجز بهنگام نیاز به آن نپردازند اینگونه عیبها روی نخواهد داد .

***

این نخست در زبان عربی آغاز نموده که کسانی آرایش هایی برای سخن از ترصیع و جناس وسجع و مانند اینها بیاندیشند . سپس بفارسی نیز رسیده بلکه دراین زبان چندین برابر زبان عربی پیشرفت نموده . همین نادانی یکی از جهت هاییست که مایه خرابی زبان ایران گردیده . زیرا کسانیکه باین آرایش ها پرداخته اند کم کم سخن را بازیچه گرفته و آن‌را از راه خود بیرون برده اند .

شما گاهی به تعبیر هایی برمیخورید که‌معنای روشنی رادربرندارد و با اینهمه بسیار مشهوراست‌وچون‌دنبال‌می‌کنید خواهید دید مایه شهرت آن همین داستان سخن بازیست . چنانکه این تعبیر : « درحکمت می سفت » یا « درمعنی می سفت » و مانند اینها بسیار مشهور است ولی چندان شایستگی ندارد . زیرا درسفتن چه‌هنرمی بشمار میرود ؟ ! باز اگر می گفتند : « در از دهان بیرون میریخت » میگفتیم سخن‌را در پنداشته اند وتشبیهی بکاربرده اند .

ازآنسوی چون رشته را دنبال کنیم خواهیم دید کسانی از دلدادگی

بسجع هر کجا که کلمه «گفت» آورده اند در برابر آن کلمه دیگری پیدا ننموده دست بدامن «سفت» زده اند واین تعبیر از آنجا پدید آمده و شهرت یافته است .

این نکته رابار دیگر یاد آوری میکنم که سخن را جز کالبد معنی نشمارید و بسخن رانی جز بهنگام نیاز نپردازید . بگزارید اندیشه پیدا شود و آن شما را بسخن گفتن وادارد نه اینکه شما از بهر سخن گفتن در جستجوی اندیشه باشید . با سخن هرگز بازی ننمایید و بآرایشهایی همچون سجع و جناس وترصیع ومانند اینها هیچ نپردازید .

***

این‌را از گفته ابوریحان بیرونی آورده‌اند که زبان فارسی برای گفتگو از دانش وهنر (علوم وفنون) نارساست وجز بسرودن داستانهای خسروان باستان شایستگی ندارد .

این سخن ازهر که هست نادرست است . زیرا زبان چیزی نیست که بخودی خود رسا یا نارسا باشد . هر زبانی اگر خردمندان و دانشوران آنرا بکار برند پیشرفتها نموده تعبیر هـا در آن برای نشان دادن اندیشه های خردمندانه فراوان پدید می‌آید واز برای دانش وهنر شایستگی پیدا مینماید ولی هرگاه زبانی بدست نادانان وباوه بافان افتاد ناگزیر اززمینه دانش و هنر بدور افتاده واز نشان دادن اندیشه های گرانمایه فرو میماند .

زبان عربی که ابوریحان آنرا می ستاید آیا پیش از پیدایش دین اسلام چه بوده ؟! آیا زبان امرء القیس واخطل بگفتگو از دانشها و هنرها شایستگی داشته ؟! ولی چون دین اسلام پدید آمد و در میان عرب جنبش پیدا شده خرد ها بکار افتاد واندیشه ها تندی گرفت ومردان خردمند و دانا از میان ایشان بفراوانی برخاست درسایه این تکان زبان عربی نیز پیشرفتها نموده برای هرگونه تعبیر شایستگی پیدا کرد .

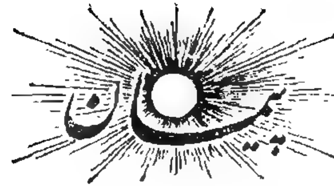
اینکه می گویند عربی را یعرب بن قحطان پدید آورده وپیدایش هر زبانی را بنام کسی‌میسرایند جز افسانه نمی باشد . زبان چیزی نیست که کسی

بیکبار آن راپدید آورد . زبانها کم کم پیداشده وهر زبانی در آغاز پیدایش خود بسیار کوتاه بوده . زمانی بوده که مردم بادویست وسیصد کلمه کارزندگانی را راه می‌انداخته اند . لیکن رفته‌رفته برشماره کلمه‌ها افزوده وتعبیرهای نوینی پدید آمده . پس پیداست هر زبانی درهر راهی که بکار رود درآن راه پیشرفت می نماید . مثلا مردمی که جنگجو هستند درزبان ایشان کلمه‌ها وتعبیرهای جنگی فراوان می گردد . توده ای که بدانش ها وهنرها می پردازند زبانشان دراین زمینه‌ها پیش می رود . اگرمردمی بچاپلوسی وگزافه رانی ودروغبافی آلوده گردیدند ویابمیخوارگی وبیکاری گرفتار شدند درزبانشان نیز تعبیرهای اینچنانی فزون می‌گردد . بهر حال زبان را بخودی خودنیك یابد نمی توان پنداشت . آن گفته‌بیرونی درباره پارسی تایك اندازه راست می باشد . ولی این نه گناه زبان می باشد وگناه خود بیرونی و مانندگان اوست که زبان فارسی را خوار گرفته وآن را شایسته نگارشهای خود نمیدانستند و آن را بناسزایان سپرده خودرا کنارمی کشیدند .

(تقلید)

هر زمان سنجد بمیزان خرد ،
نیك و بد را مردم نیکو نهاد
بندهٔ تقلید بودن در جهان ،
کی بود زیبندهٔ مردان راد .
واپس افتد تا بروز واپسین
آنکه از دنبال این و آن فتاد .

تبریز صدیقی



بخش آزاد

سال سوم شماره پنجم

خرداد ۱۳۱۵

پرسش - پاسخ

این در را همیشه در پیمان باز خواهیم داشت تا پرسشهایی که میشود پاسخ دهیم و یا بخوانندگان واگزاریم پاسخ دهند

***

پرسش :

نام برخی از دیههای قم در آخر آنها لفظ گرد (بزیر کاف پارسی است) چون (دست گرد) (بو گرد) (نون گرد) (کناره گرد) (راه گرد) (گرچه بعضی این را راه جرد میخوانند ولی گمان میکنم درست او راه گرداست) معنای اینها چیست و گرد در اینها برای چه چیز بکار برده شده است واونشانه چیست واین لفظ در آخرنام دیه های شهرهای دیگر نیز یافت میشود ؟

(بروجرد) را که عوام اورا ولوگرد میخوانند آیا اوهم ازقبیل اینهاست واصل او ولو گرد است آنچه آگاهی دارید ازما دریغ ندارید **قم خداپرست**

پاسخ :

در آخر نامهای آبادیهای ایران بگرشته کلمه هایی تکرار می شود که یکی از آنها «گرد» یا «جرد» است و آنچه در باره این پسوند بیقین میدانیم آنست که اصل آن «ورد» بوده واین کلمه گاهی «ونس» نیز میشده . همچنین «گرد» گاهی «کند» یا «جند» می گردیده و این یکی گاهی به «هند» یا «اند» تبدیل می یافته . اینست که همه اینها را در نامهای آبادیها پیدا می کنیم : باورد سهرورد ورداورد قهورد سناورد هـلاورد زندورد

سیاورد دماوند نهاوند قهاوند سیوند سجاوند واهگرد بفراگرد دارابگرد خسروجرد بیدهند رودهند (رودهن) نهند سهند خجند و بسیار مسانند این ها .

امامعنای کامه درزمان ساسانیان آن‌را ازریشه «کردن» گرفته همیشه بجای «گرد» «کرد» می نگاشتند و مثلا دارابکردرا «کردهٔ داراب» معنی می نمودند . ولی این خود اشتباه است و از اینگونه لغزشها فراوانست که نویسندگان چون معنای نامی را ندانستند آن را تغییر داده بمعنا میرسانند . در زمانهای آخر از اینگونه تصرفها در نامهای آبادیها بسیار روی داده .

این اندازه بیگمان است که کامه «گرد» با گاف فارسی است و ربطی بریشهٔ کردن ندارد . نیزمی توان گفت معنای آن جایگاه یاسرزمین یامعنایی نزدیك باینها می باشد ولی بیقین نمی‌توان چیزی دراین باره نوشت . در این‌باره دفتر دوم ازنامهای شهرها و دیهها را ببینند .

اینکه درباره «گرد» و «جرد» پرسیده‌اید این دوکامه یکیست . کاف و جیم در فارسی یك حرف بوده و هرگافی را جیم میتوان خواند . بروگرد یاوروگرد یاواوگرد نیز ازاین قبیل است .

***

پرسش :

۱ — دربارهٔ ناسخ التواریخ چه می فرمائید ؟

۲ — چرا مهنامه خودرا (پیمان) نام نهاده اید ؟

۳ — لغاتی درنیمزبان شوشتری و دزفولی بکار برده میشود که نه دیگران میدانند و نه در فرهنگها هست آیا فارسی هستند یاازربان دیگری وارد شده اند ؟ **اهواز — محمد حسن شیشه‌گر**

پاسخ :

۱ — اگر مقصود ارج تاریخی ناسخ التواریخ است باید گفت جلد های یکم ودوم آن درخور هیچ ارجی نیست . آن‌راه تاریخ که آن‌زمان می پیمودند امروز کسی آن را نمی پیماید راستی را هم نمی توان دل

بآن گفتار های بیپایه گزافه آمیز بست . اگرچه درراه کنونی که برای تاریخ باز کرده اند نیز گاهی پای گزافه بمیان می آید با اینهمه بسیار بهتر و بپذیرفتن بسیار نزدیکتر است .

داستانهایی که سپهر در این دو جلد نوشته سخنانیست که در توریت و انجیل و شاهنامه واینگونه کتابها بوده و پیش از آن کسان بسیاری آن هارا نوشته بوده اند .

جلدهایی که از پیش آمدهای آغاز اسلام سخن‌میراند بد نیست ولی همه گفتهایش را نتوان پذیرفت . بویژه در موضوعهایی که بکشاکش شیعی و سنی ارتباط دارد و تاریخ راه خود را گم می سازد .

جلدهایی که پسرسپهر نگاشته بسیار کم ارج می باشد .

جلد قاجاری که خود سپهر پرداخته سودمند ترین بخش ناسخ میباشد . چنین پیداست آن را از روی نوشته هایی که از آغاز پادشاهی قاجار یان در دربار گرد آمده بوده پدید آورده است . بهر حال از بهترین تاریخهای زمان قاجاریست واگر از چاپلوسیها و گزافه ستاییها که نموده‌شده چشم پوشی کنیم درخوراعتماد نیز می باشد .

سپهر یکی از بهترین نویسندگان زمان قاجاریست و در این کتابهای خود شیوه ای را برای نگارش دنبال نموده که پسندیده و نیکوست . در آن زمان کسی باین سادگی وروانی نمی نوشته . ولی چاپلوسیهایی که بکار برده از ارج کتاب بسیار می کاهد . کسانی این پستی هارا گناه نمی شمارند بویژه از سپهر که شاعر نیز بوده و شاعران چاپلوسی را ابزار کارخود دارند . ولی باید دانست چاپلوسی از زشت ترین گناهان است وچون در تاریخ آن را بکار برند هرچه زشت‌تر می گردد . برهیچ تاریخ نگاری این گناه‌را نباید بخشود .

۲ — اینکه مهنامه را پیمان نامیده ایم بیخرد نیست و شاید بیشتر خوانندگان جهت آن را میدانند ولی دراینجا گفتگو از آن نمی نماییم .

۳ — نیم‌زبان های شوشتری و دزفولی یادگار قرنهای بیشمار است . تا انجا که درتاریخ‌پیداست خوزستان‌قرنهایی‌نشیمن مردمی بنام‌عیلام‌بوده سپس کوه

نشینانی بنام خوز بدانجا فرود آمده اند . عیلامیان را یقین میدانم جز آریان بودند دربارهٔ خوزیان هم چنین گمانی را می توانیم داشت . از اسوی از قرنها خوزستان زیر حکمرانی آریان زیسته است و بومیان انجا با آریان در هم آمیخته . مقصود اینست که زبانهای انجا نیز در هم آمیخته از چند زبان می باشد و از اینجاست کلمه هایی را دربر دارد که در فارسی (زبان آریان) پیدانمی شود .

در ایران نیمزبانها بسیار فراوان است و جهتی که برای پیدایش آنها می‌توان اندیشید همین است که‌در آمدن آریان باین‌سرزمین تیره‌های گوناگونی دراینجا ازپیش‌بوده اند کم کم بآریان درآمیخته ازمیان رفته اند وازدرآمیختن زبان هرتیره‌ای بازبان آری نیمزبان دیگری پیدا شده . اینست درهرنیمزبان کلمه های خاصی پیدا می‌شود که درهیچ زبانی اززبانهای شناخته شدهٔ امروزی پیدا نتوان کرد . همین جهت در باره نیمزبانهای خوزستان و لرستان نیز درست می‌آید .

***

پرسش :

در تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان صفحهٔ ۲٤۳ جنك را شب شانزدهم ربیع‌الثانی نوشته اید ولی‌من تاریخ شمسی آنرا محتاج هستم . میدانم‌روزش مطابق چهارشنبه است ولی نمیدانم دهم یا یازدهم اسفندماه ۱۲۹۳ است اگر پیدا کردن آن زحمت‌دارد فقط معین‌نمائید سال ۱۲۹۳ کبیسه بوده‌است یانه !

اهواز شیشه‌گر

پاسخ :

اگر یقین دارید که روزش چهار شنبه بوده یا یازدهم اسفند ۱۲۹۳ درست می‌آید وایتسال شمسی کبیسه نبوده . ولی‌سال ۱۳۳۳ قمری کبیسه بوده .

***

پرسش :

مصرع معروف سالها میگذرد شنبه به نوروز افتد خیلی مشهور است

چون مقدمه وموخرهٔ آن معلوم نیست نمیدانم شاعر بچه مقصودی آنرا گفته وازطرفی‌هم درتواریخ مینویسند هروقت روز نوروز باروزشنبه مصادف میگردید پادشاهان ساسانی چهار هزار درم از راس‌الجالوت یهودیان میگرفتند در نظر اول مثل آنست شاعر این مصرع را برای همین موضوع ساخته ولی این نکته مسلم است اگر در عهد ساسانیان شعراهم بوده‌اند این طرز و روش را نداشته وقطعا این شعر دردورهٔ اسلامی ساخته شده اگر از گوینده ومصرع ثانی ان اطلاعی داشته باشید مستدعیم مرقوم دارید دانستن بهتر از بی‌خبری است

تبریز ناصر روایی

پاسخ :

گفته شاعر هیچگونه پایه وبنیادی ندارد . نوروز بنوبت درروزهای هفته می‌گردد . اینکه امسال به شنبه افتاده سال دیگر به یکشنبه وآن سال دیگر بدوشنبه می‌افتد وهمچنان تادوباره به شنبه بیفتد زیرا هرسال شمسی ۳۶۵ گرفته میشود که چون آن رابه ۷ (شماره روزهای هفته) بخش کنیم یك روز فزون می‌آید واینست که هر سال پنجاه ودوهفته و یکروز است و از اینجاست نوروز هرسال بروزدیگری می افتد . در سال های کبیسه که آن را ۳۶۶ روز می‌گیریم دوروز فزونی هست و بهرحال رویهمرفته در هفت سال یکبار نوروز بشنبه می افتد و هیچ شگفتی در کارنیست .

اما داستان گرفتن چهار هزار درم ازراس‌الجالوت اگرپایه ای داشته باشد باید گفت علت آن بهم‌رسیدن جشن ایرانیان و جشن جهودان بوده واین خودبهانه بدست شاهان میداده که پولی ازپیشوای جهودان دریافت دارند.

مصرع پیشین راپسین شعرراهم نمیدانم وچنانکه خودتان می نگاریدشعر از زمانهای دیرتر ازاسلام می باشد .

***

پرسش :

رای شما دربارهٔ خواب چیست ؟ وهمچنین‌دربارهٔ خوابی که‌یوسف پسر یعقوب برای شاه مصر تعبیر کرده ودرقرآن آمده است ؟ خوابهای نادرست (اضغاث واحلام) ودرست را ازچه رومیتوان دریافت ؟

۲۰ اسفند ماه ۱۳۱٤ . **تبریز علی اکبر نژاد پژوه**

پاسخ :

این درخورانکار نیست که پاکدلانی خوابهایی بینند وراست در آید . ولی چنین کسانی از هزار یکی نیست و چنان خوابی نیز ازصد یکی نمیباشد. رو بهمرفته باید دربند خواب نبود و خود را آلوده آن نساخت .

بسیار کسان این آلودگی رادارند که هرخواب آشفته و بیسروبنی که می بینند آن رابهم می گویند وزبان بگزارش (تعبیر) بازمینمایند . چنانکه درقرنهای پیشین خوابگزاری (تعبیر خواب) همچون ستاره شماری (منجمی) یکی از فن ها بوده و کسانی ازاین راه نان میخورده اند . اینست که کتابها در این زمینه نگاشته اند وشعر های بسیاری سروده اندوبگمان اینان هر چیزی در خواب معنای خاصی رادارد.

این گونه کسان آلوده وگرفتارند کهباید کوشند خودرا آسوده گردانند . خوابگزاری برادر فالگیری ودعانویسی است چنانکه باید فالگیر ودعا نویس را ازگزند های زندگانی داسته سرشان را کوفت خوابگزار نیز همان حال را دارد . چه بسا فتنه ها که از اینان زاید وچه فراوان آسیب ها که از این راه بخاندانها رسد .

مثلا کسی میپنداشت انگور سیاه درخواب برایش نیکی ندارد قضارا بیشتر شب هارا انگورسیاه درخواب میدید واین بود همواره دلگیر وگرفتار میزیست.

دیگری درخواب مرغ وماهی دیده بود ویك عمر چشم براه پادشاهی داشت وپی کار نمیرفت .

یکی درسفر در خواب میدید دندانش کنده شده وبمرك یکی ازخویشان خود یقین نموده تامدتها دلتنك ونا آرام میزیست .

ازاینگونه داستانها چندانست که اگر بنویسیم کتاب جداگانه خواهد بود اینست دوباره می گوییم نباید خودرا آلوده خواب نمود وهیچگاه نباید خواب کسی را گزارش کرد . داستانهایی که درقرآن آورده شده حال دیگری دارد کهمارا مجال گفتگو از آنها نیست . ولی خوابهایی که در کتابها وتاریخها بنام این وآن یاد کرده شده بیشتر آنها دروغ میباشد وهرگز نباید باور کرد.

خواب یکی از لغزشگاههاست که کسانی که درجای دیگری ازدروغ خود داری می‌نمایند دراین زمینه پرهیز نمی‌توانند نمود وچه‌بسا دروغهایی که می‌گویندو چه فراوان پروبالهایی که بخوابهای خود می بندند . اینست که بآسانی نمی‌توان داستانهای خوابی را باور نمود .

***

پرسش :

۱ — شما کلمه « داستان » درچه جایی بکار میبرید و چه معنایی از آن میخواهید ؟ آیاچه فرقی میانه آن باتاریخ یاسرگذشت میگذارید ؟ یکی ازمؤلفان اخیر داستان را بمعنای افسانه بکار برده‌آیادرست است یانه ؟

۲ — آیا راست است که تاریخ معرب (ماه وروز) است ؟

تهران ع

پاسخ :

۱ — ما داستان را بمعنای درست آن بکار میبریم و فرقیکه میانه آن باتاریخ و سرگذشت می‌گزاریم اینست که تاریخ بزرگتر از داستانست و بچندین پیش آمد جدا از هم نیزگفته میشود . مثلا اگر بگوییم داستان مشروطه باید مقصودمان تنها پیش‌آمد آغاز جنبش مشروطه باشد ولی اگر بگوییم تاریخ مشروطه می توانیم همه پیش‌آمدهارا از آغاز جنبش تا امروز منظور بداریم . اگر چندکسی باهم زد وخورد کرده سر وروی یکدیگر را می‌کوبند اینرا داستان میتوان گفت ولی تاریخ نمیتوان گفت . اما سرگذشت ما آنرا درجایی بکار می بریم که مقصود گفتگو ازیك کس باشد وآنچه برسر او گذشته بازگفته شود . پیداست که این معنی جز ازداستان وتاریخ میباشد .

اینکه مؤلفی داستان را بجای افسانه بکار برده باید گفت اشتباه نموده

۲ — تاریخ کلمه ایست سامی وما آنرا در کتابهای پهلوی میانه هنروارشها می یابیم . اینست باید گفت‌موضوع معرب شدن آن از «ماه وروز» درست نمی باشد .

***

پرسش :

در اسامی قراء آذربایجان کلمه (جبق) معمولا زیاد پیدا میشود مثلا ملا جبق قامه جبق میدان جبق و غیره مقصود از جبق باید چه باشد ؟

تبریز ص. ا .

پاسخ :

در این باره آنچه بایستی گفت در کافنامه که در شماره های امساله چاپ شده گفته ایم ونیازی بپاسخ باز نمانده .

***

پرسش :

از آقای نگارنده موضوع «گل» پرسش دارد :

۱ — کلمه فولادوند صرف نظر از این که نام یکی از سرداران تورانی بوده که بجنگ رستم آمده بود مشتق ازچه میباشد وآیا معنی تحت‌اللفظی دارد یاخیر ؟

زیرا چنانچه (وند) را حذف نمائیم بدیهی است که فولاد بخودی خود اسمی است از اجسام ودر اینصورت وند که درظاهر یك کلمه نسبی بنظر میرسد ازچه لحاظ بفولاد منتسب گردیده ؟

۲ — باآنکه خود شما اذعان دارید که ازاین نژاد وطایفه هستید چرا هویت خودتان را باین کلمه معروف وانتخاب ننموده اید؟

۳ — نژاد فولادوند بکجا منتهی میشود وسردودمان این طایفه چه شخصی ودرچه عصری ودرکجا زندگانی میکرده است ؟

ستوان دوم پولادوند افسر آرتش

پیمان :

پاسخ این پرسشها راآقای گشتاسبی خوهند داد ولی اگر دیگری از خوانندگان نیز آگاهی دراین باره دارد دریغ نگوید

در پیرامون تاریخ خوزستان و تاریخ آذربایجان

- ۱ -

آگاهیهایی از روز نامه حبل المتین کلکته و دیگر روز نامهای پیشین درباره خوزستان درزمان مظفرالدین شاه بدست آمده که در اینجامی نگاریم :

در سال ۱۳۱۷ حکمران لرستان و عربستان عین الدوله بوده و اوضیاء الملک نامی را بشوشتر می فرستد . در آخرهای انسال یا در آغاز های ۱۳۱۸ خود عین الدوله با سپاهی تا بیرون دزفول می آید و چنین میخواسته گردشی در عربستان بکند و آرامش بانجا دهد ولی در شکار زخمی بپایش رسیده از آنجا بلرستان بر می گردد .

در سال ۱۳۲۳ اعظم السلطنه نامی حکمران شوشتر ولی ناایمنی در همه جا حکمروا بوده . در خود شوشتر فرزندان وفرزند زادگان سیداسدالله خان کلانتر چیرگی داشته اند و حکمران را توانایی بر جلوگیری از ایشان نبوده . در بهار انسال سالار معظم با سپاهی ازراه لرستان رسیده چون آب کارون انبوه بوده در آنسوی رود لشکرگاه می سازد تا پس از چند روزی بدزسلاسل می آید . او یکی از حکمرانان توانایست که توانسته از عهده کارهای خوزستان برآید(۱). چنانکه پیش ازهمه بخاندان کلانتر پرداخته بی آنکه خونی ریخته شود همگی ایشان را دستگیر می نماید .

در همانسال بنی طرف بگردنکشی پرداخته از دادن مالیات سر باز می زنند . در آغاز پاییز که گرما روی بکاستن می گزارد سالار معظم با لشگریکه داشت و توپخانه ای که از بندر های جنوب فرستاده

---

(۱) در تاریخ پانصد ساله نام او برده شده ولی آگاهی درستی از کار هایش داده نشده

بودند روانه خاك بنی طرف می شود . یکدسته سواره قزاق و لشگری از عرب بسر کردگی شیخ حنظل برادر زاده شیخ خزعل نیز همراه بوده اند (۱) . بنی طرف ایستادگی نموده بجنك بر میخیزند . سالار معظم دسته قزاق را با توپخانه از گرخه گذرانیده دژی را که شیخ بنی طرف برای خود داشته گرد فرومیگیرد و با توپ بویرانی آن می پردازد . سرکشان پس از دیری ایستادگی از پا در آمده زینهار میخواهند و پرداختن مالیات را بعهده می گیرند .

درسال ۱۳۲٤ سالارمعظم (بالقب سردار مکرم) همچنان‌حکمران عربستان بوده ۰ درسال ۱۳۲۵ او را بلرستان می فرستند وخوزستان بی سرپرست مانده دوباره گردنکشان چیره می گردند . بویژه که پای مشروطه نیز بمیان آمده وبهر کسی عنوان بدست می‌داده . دراین سال بنی طرف دوباره سرکشی می نماید ۰ بنوشته روز نامه معارف علت این‌سرکشی سنگینی مالیات بوده که شیخ خزعل خان ازایشان می طلبیده (گویا پس از چیرگی سالار معظم بربنی طرف مالیات آنجاجزوجمع شیخ شده بوده) شیخ سپاهی بسر کردگی شیخ حنظل برسر ایشان فرستاده گزند بسیار می رساند .

درآنهنگام که در هرشهری انجمن‌ها برپا می شدشیخ‌خزعل خان نیز مشروطه خواهی نموده انجمنی درمحمره ازپیرامونیان خود برپا وخویشتن (باهمه سمت حکمرانی)رئیس‌آن میشود .

در همانسال کار آشوب و ایمنی وتاخت و تاراج در پیرامونهای شوشتر و دزفول چندان بالا می گیرد که مردم ناچار شده از دولت خواستار می شوند حکمرانی آنجارا نیز بشیخ یابه بختیاریان واگذار

(۱) درتاریخ گفته شده بسرکردگی پسر شیخ

کند ولی دولت که اینهنگام بامجلس کشا کش داشت پروا نمی نماید وشورش همچنان پیش میرودتا پس ازچندماهی سیف‌الدوله‌را بحکمرانی آنجا می فرستند.

باید در اینجا مرک شیخ خزعل خان را در خرداد ماه ۱۳۱۵ نیز یادداشت نمود.

ـ ۲ ـ

آقای روایی ازتبریز می نویسند :

راجع بتاریخ دوره مشروطیت که در قضایای بومباردمان دارالشوری مرقوم نموده‌اید هنوز آنهائیکه درانجمن آذربایجان باقزاقان برشادت جنك کرده اند درست معلوم نشده که چه اشخاصی بوده اند ونامشان چه بوده. من انچه‌را در خلخال همان اوقات شنیده‌ام ودر نظر دارم عرض مینمایم که مرقوم دارید :

یکی رضا خان شجاع لشگر خلخالی که بعد ها امیر مظفر شد و آن اوقات ناظم انجمن آذربایجان بود که فعلا متجاوز از ده سال است ازایران رفته واز سه چهارسال قبل نیز خبری که مرده ویازنده است نمیرسد

۲ ـ مسیب خان زنجانی که مجاهد دلیرورشیدی بوده که پس خاتمه جنك همراه شجاع لشگر وچند نفر دیگر ازهمراهان ازبیراهه بمازندران فرار کرده واز آنجا بقفقاز رفته بودند و بعد درقضیه قیام مجاهدین رشت ازباد کوبه برشت آمدند

۳ ـ حمیدالملك نامی بوده درست در نظر ندارم اصلا اسمش چه و کجائی بوده اینها را که شجاع لشگر بعدها در خلخال برای من صحبت کرده اجمالا بخاطر دارم و گویا او نیز دلیرانه جنك کرده

روایی

گزارش شرق وغرب

۱ - ورود والاحضرت ولیعهد - ازگزارش های ماه گذشته ورود والاحضرت ولیعهد است که پس از پنج سال اقامت در اروپا روز دوشنبه ۲۱ اردی بهشت ماه ساعت ۵ بعد ازظهر با شکوه تمام وارد پایتخت طهران گردیدند

والاحضرت همایون در شهریور سال ۱۳۱۰ رهسپار اروپا شده در شهر ژول کشور سویس وارد مدرسه **زره** شدند ونزدیك به پنج سال متوالی در مدرسه نام برده مشغول باکمال تحصیلات خود بودند

۲ - انقلاب فلسطین وزدوخورد بین اعراب ویهود - مستر بالفور یکی از وزراء معروف انگلیس درپایان جنك جهانی برای ایجاد موانع درراه وصول به هندوستان نقشهٔ تشکیل دولت صهیونیست‌را کشید وبه یهودیان جهان وعدهٔ استقلال داد از تاریخ مزبور تاکنون آتش کینه اعراب و یهود بزیان همدیگر افروخته وتا بحال خونهای فراوانی در سر اجرای نقشه مستر بالفور ریخته شده است

اخیراً که ایتالیائیها محض کینه جوئی درتمامی مستعمرات‌انگلیس مردم‌را برآن دولت می شورانند و برنافرمانی دلیر می‌سازند درفلسطین نیز این آتش افسرده را دامن زده وموفق بگرفتن نتیجه گردیدند بدواً در اواخر فروردین منازعه درمیان عرب ویهودیان در روز تشییع جنازه دو نفر عرب مقتول که میگفتند یهودیان آنهارا کشته اند اتفاق افتاد و دامنهٔ آن تاامروز کشیده است در ظرف این مدت خسارات زیادی وارد طرفین شده چنانچه در تل‌اویو در حدود یکهزار خانهٔ یهود راآتش زدند کمیسر عالی انگلیس تاکنون چندین مرتبه رؤسای اعراب را احضار وباآنها مشاوره کرده ولی هنوز نتیجه قطعی بدست نیامده وبالعکس دامنهٔ انقلاب عرب رفته رفته وسعت پیدا میکند چنانچه اخیراً کمیته عرب قطع نامهٔ صادر وعموم عرب فلسطین رابرعلیه مهاجرت یهود دعوت نموده است اگرچه حکومت نظامی درتمام خاك فلسطین اعلان ونیروی

کافی از طرف انگلیس بفلسطین فرستاده شده باوصف این هنوز آتش فتنه درحال افروختن و آینده این انقلاب روشن نگردیده .

۳ - **جنك ایتالیا و حبشه** - ایتالیا حبشه را از آن خود میداند روز ۲۰ اردی بهشت موسولینی درایوان کاخ ونیز نمایان شده و به دویست هزار مردم که برای شنیدن نطق مشار الیه جمع شده بودند چنین گفت : بالاخره ایتالیا بامپراتوری خود رسید امپراتوری ما یك امپراتوری فاشیست میباشد زیرا درسایهٔ پیشوای آن بوجود آمده وباوجود این یك امپراتوری صلحجو هست ! ! موسولینی در جریان نطق خود فرمانی را که از طرف شورای فاشیست تصویب شده بود قرائت کرد مادهٔ اول فرمان نام برده عبارت از این بود تمام اراضی واهالی حبشه بعد از این تحت حکمفرمائی مطلق ایتالیا خواهد بود لقب امپراتور حبشه بعد ازاین به پادشاه ایتالیا وجانشین های او گفته خواهد شد

موسولینی در آخر نطق خود گفت سربازان پرچمهای خودرا برافرازید قلوب خودرا باز کنید امپراتوری ما پس ازپانزده قرن دو برد روی تپه های مقدس رم ظاهر شد آیا شما برازندهٔ این امپراتوری میباشد ؟ مردم باصدای مهیبی جواب دادند بلی ! موسولینی گفت فریاد شما یك وعدهٔ مقدسی است که شما رادرجاوی خدا ومردم وحیات ومرك بیکدیگر می پیوندد !

باید گفت دروغ گفتن وفریب کاری یکی ازخصایص اروپائیان گردیده وگویی اصلا راست گفتن را فراموش ساخته اند

موسولینی که ملت دو هزار سالهٔ حبشه را لگدکوب و با گاز هـای کشنده مقهورشان ساخته وخروارها بمب ازآسمان برسر آنها ریخته وبزور حبشستان‌را از دستشان گرفته است میگوید امپراتوری صلح جو تشکیل داده و بدنیای انسانیت خدمت کرده است ! پس از اینهمه ستم و آدم کشی کار خود را مقدس ووسیلهٔ تقرب بخدا معرفی میتماید معلوم نیست این ریاکاری برای چیست وچه کسانی را میخواهد فریب دهد ؟ اگر سنیور موسولینی مرام و مقصد خود را که جز خود خواهی و حس جاه طلبی نیست با لهجهٔ صریح

بیان میکرد چه محظوری داشت و در کدام محکمهٔ عدالت از مظالم آن باز پرسی مینمودند ؟ !

باری روز ۲٤ اردی بهشت مجلس نمایندگان ایتالیا باشور و شعف زیاد تشکیل و سیصد نفر نمایندگان مجلس باتفاق آراء فرمان الحاق حبشه و تشکیل امپراتوری ایتالیا را تصویب نمودند رئیس مجلس پیشنهاد نمود که عبارت : روز ۹ مه چهاردهمین سال عضو فاشیست موسولینی امپراتوری ایتالیا را تشکیل داد : را روی صفحهٔ مفرغی نوشته ودر داخل مجلس ایتالیا نصب نمایند

٤ – **ایتالیائیها درخاك حبشه** - با آن همه گفتگو هائیکه دربارهٔ بی اعتدالی ومظالم ایتالیا در انجمن ژنو شده وعلی رغم کینه هائیکه در کابینه انگلیس برعلیه ایتالیا پرورده میشود ایتالیائیها در خاك حبشه از یك طرف به تشکیلات داخلی مشغول واز طرف دیگر بقصابی و کشتن وتیرباران کردن حبشیها سر گرم میباشند مظالمی راکه ایتالیا در طرابلس غرب نشان داده و مخصوصاً کشتار های راکه ژنرال گرازیانی ازسنوسی ها نموده هنوز فراموش نگردیده است هرگاه ایتالیا به بلعیدن حبشه موفق شده وخاطر وی از جانب دول ذی نفع مخصوصا انگلیس آسوده شود قطعا کشتار زیادی در حبشه خواهد کرد زیراکه دولت ایتالیا شجاعت و میهن پرستی حبشی ها را بهتر از سایرین میشناسد ویقین دارد که مردمان حبشی بطور ملایمت و با میل خود گردن به یوغ ایتالیا نخواهند داد والبته در اولین فرصت انتقام خود را از ایتالیا بسختی میگیرند بنابران یگانه راهی که برای خوردن طرابلس به پیش گرفتند در حبشه نیز همان راه را پیش خواهند گرفت وتمدن راکه باخود بحبشه آورده اند میوه آنرا خواهی نخواهی بخورد حبشیان خواهند داد !

سنیور موسولینی طرح های نوینی برای حبشه میریزد مطابق صورتیکه روزنامه گازتا افیسیل انتشار داده است ۲ ملیارد و ٤٤ ملیون لیر برای اجرای این طرحها بتصویب رسانیده معلوم نیست دولت ایتالیا پس ازاینهمه مخارج گزاف لشکرکشی وتهی شدن خزانه این مقدار وجوه نقد را برای مصرف

در حبشه از کجا وباچه وسیله تدارك خواهد کرد هر گاه قدری حوصله نمائیم آینده اجرای طرح های نوین موسولینی رانشان خواهد داد .

۵ - **هیلاسلاسی امپراتور حبشه چه میکند ؟** امپراتور حبشه پس از ترك میهن خود روز ۲۰ اردی بهشت وارد حیفا و از آنجا بوسیله راه آهن باورشلیم رهسپار ودر یك مهمانخانه کوچکی منزل نمود امپراتور درمدت اقامت خود دراورشلیم علاوه ازرفتن بهکلیسای قبطی وتضرع بدرگاه خداوندی کار مهمی که راجع بحبشه انجام داده همانا انتشار اعلامیه معروفی است که پس از چند روز ازورود خود باورشلیم انتشار داده است امپراتور در اعلامیه مزبور مختصری از تاریخچه مناسبات اخیر ایتالیا وحبشه رابیان و ازبهانه جوئیهائیکه برای حمله بحبشه دست آویز میکرد گوشزد نموده بالاخره علت شکست حبشه وفرار خودرا چنین میگوید :

ایتالیا پس از آنکه نقض عهود و پیمانهای خود را نمود و فرصت هجوم بحبشه را بدست آورد بتفوق نظامی وبرتری تجهیزات ووسایل جنگی خود اکتفا نکرد ایتالیا کلیهٔ قراردادها و پیمانهای خودرا نقض نمود ومرتکب جرائمی گردید که قوانین انسانیت ارتکاب آنهارا حرام وخود ایتالیا نیز اعلان کرده بود که مرتکب اجرای آنها نخواهد شد !

ایتالیا شهر های بدون دفاع ماراکه دور از جبههٔ جنك واقع بودند بمباردمان کرده قوانین جنگی رازیر پای گزارده وعدهٔ زیادی اززنان واطفال و ناتوانان رامقتول ساختند ! فجایع ایتالیا متوقف باین حد نبود بلکه بااستعمال گاز های خفه کننده و امثال آن بکشتار سربازان ما پرداخت و در نتیجه ارتکاب این فجایع بزرگترین مصائب برخطوط جنگی ما وارد گردید

ایطالیائیها مریضخانه سیار و اتومبیلهای صحی تابعه بصلیب سرخ راکه سخاوتمندی مال سخاوتمند باعث اعزام آنها شده بود بمباردمان کرده وبرای هیئت های صلیب سرخ دیگر امکان پذیر نگردید که کمك و مساعدتی بما بکنند عدهٔ زیادی ازافراد صلیب سرخ براثر بمباردمانهای ایتالیا نابود وبخاك وخون آغشته گردیدند .

ایتالیا دسته های دزدان رامسلح ساخته وبقتل وغارت وچپاول تشویق وتشجیع نمودند

در مقابل این دشمنی وخصومت بی نظیر در پیشگاه جامعه ملل اعتراض ومتظلم شدیم بدبختانه جامعه ملل نتوانست از حقوق یکنفر عضو خود مدافعه نموده واز مظالم ایتالیا که آنرا باتفاق آراء متجاوز شناخته بود جلوگیری نماید وچون آرتش خونخوار ایتالیا بهجوم وحملات خود ادامه داده وبپایتخت کشور من نزدیك گردید وملاحظه نمودم که نیروی طرفین تفاوت فاحش و عظیمی نسبت بهمدیگر دارند دیگر حاضر نشدم که منظرهٔ جانگداز قتل سالخوردگان ـ زنان و خوردسالان را در پیش چشم خود ببینم باین سبب ترجیح دادم که کشور خودرا ترك کنم ودر پیشگاه جامعه ملل در ژنو از کشور خود دفاع کنم واز دنیای متمدن استمداد نمایم

ما درشمارهٔ گذشته این کار ناستودهٔامپراتور حبشهرا که کشور خود را در بحبوحهٔ جنك بی سرپرست گزارده وتنها ثروت بیکران وجان خودرا برداشته و فرار کرده نکوهیدیم . همه دنیا میداند که امپراتور حبشه فریب انجمن ژنو بویژه گول سیاست انگلیس راخورده وبپشت گرمی این دونقطهٔ اتکاء باایتالیا روبرو گردید وگرنه در همان وهلهٔ اول بهرنحوی بود باایتالیا کنار آمده و مجبور بترك تاج و تخت خود نمی گردید باوصف این میگوئیم زندگانی پست تر از آنست که انسان برای چند روز ادامهٔ آن تن بمذلت و خواری داده وآئین مردمی ومردانگی رازیر پا بگذارد اوضاع جلال‌الدین خوارزمشاه خیلی سخت تر از حال امپراتور حبشه بود معهذا با سه هزار نفرکسان خود دربرابر دریای لشگر مغول ایستادگی کرده وبامردانگی تمام ازمیهن خود دفاع نموده و کشته گردید و برای همین کار ستوده هزارها سال نام خود را در صفحات تاریخ بدلیری وجوانمردی ثبت نمود .

باری نجاشی امپراتور حبشه پس از ۱۱ روز اقامت در اورشلیم روز اول خرداد ماه با ۱۷۳ صندوق ثروت خود بوسیله کشتی کیپتون از راه جبل طارق بطرف انگلیس رهسپار وروز ۱۳ خرداد وارد لندن گردید موقع

ورود مشاوالیه درحدود پنجاه هزار نفر درکار راه آهن حضور داشتند و یکعده ازاشخاص پرچم حبشه را افراشته بودند

مخبر روزنامه دیلی تلگراف که یکی از روزنامه‌های مهم انگلیس است درکشتی با امپراتور ملاقات کرده وشرح مصاحبهٔ خودرا چنین مینویسد : از امپراتور سؤال نمودم که آیا بژنو خواهی رفت ؟ امپراتور درجواب گفت : من خیال دارم که بادول اروپائی روابطی برقرار نموده و از آنها بخواهم که حقوق ملت مرا دفاع نمایند من شخصا بامپراتوری انگلیس متکی میباشم ومیخواهم که مواد پیمان جامعه رامحترم شمرده وبمورد اجرای گذارد امپراتوری حبشه بطور همیشه وجود دارد و عملیات نظامی یك کشور متهاجم نمیتواند جنبهٔ حقانیت داشته باشد دولت حبشه فعلا درنواحی جنوب غربی حبشه وجود دارد و دستورات مرا قبل از حرکت از آدیس آبابا دریافت داشته است اگر جنك تاآخر بااصول و قوانین جنگی ادامه پیدا میکرد مسئله تسخیر حبشه هیچوقت عملی نمیشد زیرا تاروزیکه گازهای جنگی استعمال نشده بود فاتحانه مقاومت نمودیم ·

۶ - اوضاع انجمن ژنو و گرفتاریهای گوناگون آن -

حال انجمن ژنو امروزها خیلی شبیه باحوال یکنفر پیرمرد رئیس خانواده است که دارای چندین پسر غیر مطیع وسرکشی باشد و هریك از آنها برخلاف میل پدر درانجام آرزو وامیال خود مصر باشند پدر بیچاره در دست پسر های ناخلف گرفتار ونتواند آنها را مطابق مصالحی که خود تشخیص میدهد اداره نماید گاهی یکی را تهدید وزمانی دیگری را نصیحت کرده و بعضاً در مقابل پسر های خود به عجز ولابه آغاز نماید !

یکی از پرشور ترین جلسات انجمن ژنو جلسه ۲۱ اردی بهشت بود بارون آلویزی نمایندهٔ ایتالیا صراحةً اعلام داشت تاموقعی که نمایندهٔ حبشه سر میز شوری حاضر است نمایندهٔ ایتالیا نمی تواند حضور بهمرساند این را گفته وازجلسه خارج گردید

ولدماریام نماینده حبشه اعتراض نامـه رسمی برعلیه اشغال ایتالیا تسلیم نموده وگفت تنها چیزی که باعث شکست حبشه گردیده همانا استعمال

گازهای سمی بود که ایتالیا برخلاف نظامات ملل ازبکار بردن آن خودداری نکرد ملت حبشه تسلیم نشده وقسمت اعظم خاك حبشه هنوز مستقل است در خاتمه اضافه کرد آیا جامعه ملل که آنهمه فدای تهاجم ایتالیا گردیده درمقابل خشونت و شقاوت ایتالیا سر فرود خواهد آورد؟ نماینده حبشه اعـلام داشت دستجات حبشی از روی عقیده و با کمال سختی در مقابل مهاجم ایستادگی نمودند و اورا در عدم موفقیت نگاه داشتند تا موقعی که دولت ایتالیا مشاهده کرد اگر قوانین جنك را مراعات و احترام نماید فتح برای او غیر ممکن خواهد بود . لهذا تصمیم گرفت بشقاوت آمیز ترین و وحشیانه ترین وسائلی که مدنیت جدید بوجود آورده به ترور وقتل عام مردم اقدام نماید .

نطق نماینده حبشه واینکه رئیس انجمن ژنو به ولدماریام اجازه حمله نمودن شدید به دولت ایتالیا داده بود موسولینی را خشمناك ساخته وامر داد نمایندگان ایتالیا از ژنو خارج شوند .

انجمن ژنو در ۱۲ مه بجلسات خود خاتمه داده وجلسه آینده را روز ۱۶ ژوئن تعیین کردند سپس قرار شد که در ۳۰ ژوئن (۹ تیرماه) منعقد شود وچون در آخرین جلسه راجع بمجازات ها تصمیمی نگرفتند و اینست که تا کنون اجری میشود باید منتظر شد ودید که درجلسهٔ ۳۰ ژوئن چه نتیجه از انجمن جهانیان بروز خواهد کرد ؟ وچگونه ازحق حبشه که یکی ازاعضاء این انجمن است مدافعه خواهند نمود ؟ .

۷ - حبشه لقمه ایست که حوصله ایتالیا گنجایش انرا ندارد !

تلگرافاتیکه همه روزه از روم پای تخت ایتالیا باقطار جهان پراکنده گردیده وبا آب وتاب تمام ازفتح و فیروزی ایتالیا و از سیاست مداری موسولینی خبر میدهد البته همه خوانده واز اعلان امپراتوری روم مستحضر گردیده اند و لیکن اشخاصیکه از اوضاع امروزهٔ اروپا ،وبژه از چگونگی وضع داخلی حبشه و ایتالیا خبردار هستند باین ظاهر سازی ورجز خوانی ها کمتراهمیت میدهند ومنتظر پیش آمد هایی هستند که خواه ناخواه بزودی از پس پرده برون خواهد شد .

سنیور موسولینی مدعی است که حبشه را بزور شمشیر گرفته و همه خاك حبشه از آن ایتالیا میباشد وهرکس مانع ازچیدن میوه این فتح بشود همهٔ مردم ایتالیارا در برابر خود خواهد دید !

خوردن حبشه و تحلیل بردن آن باوجود موانعی که ذیلا بهریك از آنها اشاره میشود کار سهل و آسانی نبوده وای بسا که این لقمهٔ بیش از حوصله درگلوی ایتالیا گیر کرده و امپراتوری نوساز موسولینی‌را خفه‌سازد !

فعلا بیش‌از یك ثلث حبشه (جنوب غربی) که ازسمت غرب به سودان واز جنوب به کینه انگلیس محدود بوده و تمام خاك آن کوهستان و پرار جنگل و باطلاقهای بیشمار است در دست حبشیان بوده و هنوز نیروی ایتالیا باین بخش ازحبشه دست نیافته حبشیانیکه دراین قسمت بوده وتاامروز تسلیم شده اند وبعضی از وزراء سابق امپراتور نیز در بین آنها هستند مهمات و لوازم خودشان را از خط آهن سودان که به ناصر (منتهای جنوب‌سودان) امتداد دارد واز چند فرسنگی سرحد حبشه میگذرد تهیه مینمایند البته اگر دراین قسمت وسایل تلگراف بی‌سیم و نشر اخبار وجود داشت همه روزه از گرفتاریهای دستجات ایتالیا واز زدو خورد های آنها که با قطعات حبشی دارند آگاه میشدیم .

حبشه در حدود ۱۲ ملیون جمعیت دارد کههمه مردمان آن باجنك‌جوئی و میهن پرستی مشهور هستند هرگاه ابزار های جنگی و گاز های خفه کننده ایتالیا در میدان کارزار دست وپای انهارا بسته و مقهورشان ساخت دلیل این نمی‌شود که تمام حبشه تسلیم گردیده و از جان ودل تمدن ایتالیا را که موسولینی برای آنها فرستاده قبول کرده‌باشند . وهیب پاشا ژنرال ترك کهمدتها درمیان حبشیان بوده واز نزدیك باخلاق آنها آشنا گردیده میگوید : یك نیروی شگفت وپنهانی درحبشه موجود است کهاگر معجزهٔ شود ویکنفر مرد میهن پرست و دلیری که آراسته بفضایل سپاهی باشد بر انگیخته شود می‌تواند این نیروی شگفت را از جای برانگیزد و در این صورت دنیا شاهد قضایایی خواهد شدکه هیچ گاه انتظار آن نمیرفته است .

ایتالیا مجبور است که همه نیروی اعزامی به افریقای شرقی را مدتها درحبشه نگاهداری نماید زیرا مادامیکه همه خاك حبشه از طرف نیروی ایتالیا اشغال نگردیده و مادامیکه تمامی قبایل حبشی عموماً خلع سلاح نشده اند و بالاخره تاروزیکه مقدرات حبشه در انجمن ژنو ودر پای‌تخت های اروپا حل‌و تصفیه نگردیده و الحاق آن بایتالیا رسما از طرف دول بزرك جهان شناخته نشده است دولت ایتالیا ناگزیر است که تمامی نیروی اعزامی حبشه‌را در حال حاضر باش نگاهداری نماید وبرای نگاهداری اینهمه سپاه که برحسب آخرین اخبار آژانس پارس بیش‌از پانصد هزار نفر است ملیونها پول لازم دارد که مایحتاج آنهارا از هرجهت تهیه وروبراه نمایند بویژه فصل تابستان رسیده‌و گرمای سخت افریقا شروع گردیده است فراهم ساختن وسایل صحی اینهمه نفرات خود یکی از سخت‌ترین گرفتاریهای ستاد ایتالیا میباشد .

وهیب پاشا ژنرال ترك در مصاحبهٔ که پس از مراجعت از حبشه با یکی از مخبرین جرایدنموده میگوید « اگر حبشه واقعا ازبین برود ناچار باید حبشه دیگری بوجود بیاورند تا اینکه از تصادم ایتالیاء بآسودان ومصر سدی باشد» دولت بریتانیا باین آسانی وسادگی راضی نخواهد شدکه ایتالیا تمام حبشه را بلعیده ودر یاچهٔ تساناراکه منبع‌ثروت مصر ومخزن مواد اولیهٔ کارخانجات منجستر ولانکشیراست برایگان تصاحب نماید در عین حال مسئله راه آهن جیبوتی و آدیس آبابا و مستعمرهٔ فرانسه نیز یکـی از اشکالات پیش آمده است‌که بواسطه اشغال حبشه از طرف ایتالیا منافع فرانسه را در خطر انداخته و می بایستی موسولینی درضمن صدها اشکالات دیگر این قضیه‌را نیز حل وتصفیه نماید

هنوزکه الحاق حبشه بایتالیا مسلم نگردیده و نماینده امپراتوری حبشه بنام یك دولت مستقل در انجمن ژنو حضوربهم‌میرساند دول واقعه درکـنار دریای سفید مانند یوگسلاوی ــ یونان ــ ترکـیه ــ ازبسط وتوسعهٔ نفوذ ایتالیا بوحشت افتاده وبرای جلوگیری از اقتدار زیاد روم درکوشش وتلاش هستندالبته اینهء اشکالاتیکه در برابر حس جاه طلبی سنیور موسولینی عرض اندام نموده وبطور اجمال اشارهٔ از آنهاگردید هر یك بنوبه خود مانـع

بزرگی میباشند که نخواهند گزاشت ایتالیا چنانچه آرزو دارد این لقمهٔ چرب را نوش جان وبا الحاق حبشه بایتالیا امپراتوری رومرا مجدداً زنده و پایدار نماید آینده درستی پیش بینی های ما را روشن خواهد ساخت.

۸ — انجام کار چه خواهد بود ؟!

بیجا نمیدانیم که در پایان این گفتگو نگاهی نیز بآینده بیاندازیم ولی باید بگوییم مقصودما نه پشین گوییست . زیرا یکی از بیهوده کاریها بلکه یکی‌از لوسی ها و بیمزگیها که از دیر زمان در اروپا رواج گرفته پشین گویی هاست که پارهٔ روزنامه نگاران و نویسندگان از آینده می‌دهند و از جنك آینده چنان گفتگو می‌نمایند که تو گویی روی داده و گذشته و ایشان آن را باچشم خود دیده اند و کنون تاریخش را می‌نگارند چنانچه ژنرال لودندرف معروف آلمانی که خبر هایی از جنك آینده با روز وساعت و اینکه اول از کجا شروع خواهد شد داده بود با اینکه همهٔ گفته های او دروغ در آمد مایه عبرت دیگران نشد شاید خوانندگان گمان کنند ما نیز بچنان کاری خواهیم برخواست وپیشینگویی‌هایی خواهیم کرد .

نه ! ما پشین گویی نمی کنیم و همیشه برآنیم که آینده را جز خدا کسی نمیداند و پیشگویی با جزئیات آن جز دروغ گویی ورسوایی نیست. چیزی که هست درزمینه اروپا بی‌آنکه نیازی بهپیشینگوئی باشد این یقین‌است که آیندهٔ بس تاریکی دارد زیرا چنانچه هردرختی‌میوهٔ خودرا دارد وهرتخمی سنبل خودرا بیرون میدهد هرکاری نیز نتیجه خود را پدید می‌آوردوهرگز نمی‌توان تغییری درآن امیدوار بود .

مااین را بارها گفته ایم که زندگانی که بنیادش به زور ونیرنك است پایان آن جز ویرانی جهان نخواهد بود .

بارها گفته شده هرتودهٔ که خردرا زیر پا گزارده از دست روزگار مشت های سختی خواهد خورد . همه این نوشته‌ها وگفته‌ها براروپا درست می‌آید ونتیجه اش نیز همان خواهد بودکه بارها درمهنامهٔ پیمان‌گفته شده. ببینید پنجاه‌واند دولت دست بهم داده (انجمن جهانی) برپا نمودند سراسر

گیتی‌را پراز ستایش آن ساخته به دولتهای کوچك وناتوان امیدواریها دادند سالها بودجهٔ هنگفت آن‌را پرداختند پس از همهٔ اینها درموقع گرفتن نتیجهٔ کوچکترین کاری ازاین انجمن ساخته نگردید آیاچنین‌مردمانی خدا گیرنشده‌اند ؟!

صدها ملیون مردم که از سالها آرزوی جنك و کشتار دارند وهمیشه بخون یکدیگر تشنه می‌باشند با آن ابزار های گوناگون دوزخی که برای آدم کشی وخانه براندازی در دست دارند باآن جاه طلبی ها وشهرت‌دوستی ها که میانهٔ پیشوایان ایشان رواج گرفته چه خونخواریها که روی ندهد ! و چه گزند هائیکه جهان نبیند ؟ !

بااین ترس‌ها یگانه چارهٔ‌کار جز بودن یك انجمنی که همه دولتها آن را بپذیرند نبود واینست که چون جنك جهانگیر گذشته بپایان رسید و آسیب های بی‌پایان آن اروپارا اندکی بهوش آورد و چندگامی بسوی خردمندی برداشتند نیاز مندی بچنان انجمنی را دریافتند وانجمن ژنورا باآن آب‌وتاب بنیاد نهادند ولی رفته رفته نیرنك بازی و فریب‌کاری دول بزرك اروپا کار این انجمن را باینجا رسانیده است که چون نامش برده میشود مردم تمسخر نموده ویکی از لغزشهای حبشه‌را این میشمارند که بیاری انجمن ژنو امیدوار گردیده ودر مقابل زورگوبی های ایتالیا ایستادگی بخرج داد اینك خبری که آژانس پارس داده وما آنرا باعبارتهای خود ذیلا مینگاریم :

برلن ۱۵ - در نطقی که در هیلا سم ایراد نمود گوبلس از سیاست خارجی نیز صحبت داشته گفت جنك حبشه که در آن جامعه‌ملل جدا از حبشه کمك نموده و او را پشتیبانی کرد (قهقهه‌خنده عمومی) فعلا خاتمه پذیرفته است . اگر دستجات‌هوائی دشمن برفراز آسمان آلمان ظاهر میشد جامعه ملل چه‌میتوانست‌بکند ؟ آنگاه میبایست ما بتصمیمهای تاثر آور قانع شویم ولیکن ملل حاضر نمیشوند که مقدرات آنها بوسیله چند تصمیمی که بر کاغذ نوشته شده معین گردد . بهمین دلیل است که هواپیما های خودمان برفراز سر ما درطیران‌اند ما هیچوقت این احتمال را غیر ممکن الوقوع نمیدانیم که روزی جامعه ملل نقطه اتکاء صلح گردد ولیکن فعلا بهتر است که خــود ما از خویش حمایت کنیم

هیچ تردیدی نیست که دولتهای بزرك اروپا نخست در پیش‌آمد چین وژاپون و سستی که درآن هنگام در پشتیبانی ازچین کردند وسپس در قضیه حبشه وایتالیا و خود داری که از اجرای مجازات نظامی نمودند بخطا رفته واین خطا برایشان بسیار گران بسر خواهدآمد زیرا اگر آن خطاهارا نمیکردند وهمگی دست بهم داده ژاپون‌را درسر جای خویش می‌نشاندند دیگرپیش‌آمد حبشه اتفاق نیافتاده وامروز درسراسر اروپا آرامش برپا وبیم جنك از میان رفته بود .

این سخن تازهٔ نیست که‌ما امروز گفته باشیم اگر کسانی نگارشهای دارنده پیمان را خوانده اند این پیش آمدها از چند سال پیش در آن نگارشها نوشته شده بویژه در باره انجمن ژنو که همین سر نوشت امروزی با عبارتهای بسیار آشکار و روشنی خبر داده شده (کسانی اگر بخواهند این‌پیش آمد ها را بخوانند بخش دوم آیین‌را ببینند) - باید بنیاد زندگانی آدمیان راستی و درستی و پروای همدیگر کردن باشد . باید همیشه خرد را راهنما گرفت همانا در این جاست که می توان توده وار زیست و از آسایش و خرسندی بهره یافت ولی در جائیکه بنیادکار زور و نیرنك باشد و هریکی جز پروای خویشتن نداشته باشد و زندگی را نبرد پنداشته جز خود بنابودی همهٔ مردم بکوشد پیمان و زینهار را بچیزی نیانگارد تلخترین و کشنده ترین زهرهارا بخورد دیگران بدهد چنین زندگی بجائی نخواهد رسید و جز ویرانی و پراکندگی نتیجهٔ نخواهد داد ! کسانیکه این حقیقت روشن را ازما نپذیرند بگویند از چیست که گرگها و پلنك ها توده وار پهلوی هم زیستن نمی توانند وهمواره باید در کوه ها و دشت ها دور ازهم بسر برند ؟! آیا نه اینست که بنیاد زیست خود را بر زور ودرندگی وبی پروائی و آزمندی نهاده اند ؟! مردمانی که سوداگری و بازرگانی را اصل و زندگانی مردم‌را فرع آن بشمارند واز برای‌انکه کالای ناروای خودشان را بفروش برسانند پروای هیچ زشتکاری نکنند ! مردمانیکه بنام فروش توپ و بامب وابزار جنك آتش کشتار را در این و آنجا دامن زنند وآشکارا باین کار خود اقرار نمایند و نام آن را آزادی تجارت بگزارند آیا نباید چنین مردمانی به سیاه ترین روز کاری گرفتار شوند

ر. سلطان زاده تبریزی

در پیرامون پیشنهاد و پاداش

در شماره آخر پارسال پیشنهادی نموده پاداشی در برابر آن بگردن گرفتیم بدینسان که نوشتیم: «آیین یگانه کتابیست که از دیده شرقیگری سود و زیان اروپارا باز می نماید و گرفتاریهای غربیان را شرح میدهد در این کتاب یك پیش بینی نیز شده که بسیار مهم است هر کسی از خوانندگان پیمان که آن پیش‌بینی را دریابد و در باره درستی واهمیت آن چیزهایی بنگارد ما در شماره های سال سوم چاپ خواهیم کرد و هر کس که مقصودرا درست در ابد پانصد ریال پاداش باو خواهیم پرداخت . . . » بسیاری از خوانندگان این پیشنهاد را دنبال نموده شرحهایی نوشته اند از جمله آقای حجت از قم و آقای کشتاسبی از رضاییه وآقای شیشه گر از اهواز هریکی گمانشان بیك پیش بینی از آیین رفته و گفتاری نوشته اند که اگرچه به پیش بینی منظور ما نرسیده اند با اینهمه نگارش و اندیشه ایشان ارجمند و در خور آنست که در پیمان آورده شود ولی ازآنجا که یکی از آنانکه داوری درا ن باره دارند آقای شمس الدین واعظ می باشند که از دیری بآذربایجان سفر نموده اند اینست تا کنون این موضوع را دنبال ننموده ایم و چشم براهیم که ایشان از سفر باز گردند و برای انکه گفته نشود موضوع فراموش شده این یادآوری را در اینجا می نماییم .

مهنامهٔ درمان رابخوانید

مهنامهٔ که از تندرستی و توانایی گفتگو می کند و چارهٔ دردهارا نشان میدهد کسی چرا آنرا نخواند؟!..

ما گفتاری در بارهٔ این مهنامه نگاشته ایم که درین شماره فرصت چاپ نیافتیم وامیدواریم درشماره آینده چاپ کنیم .



آگاهی

بخش یکم آیین نسخهایش فروش رفته و نزد ما چیزی نمانده ولی دوباره چاپ خواهیم کرد و چون کسانی آنرا از ما میخواهند اینست آگاهی میدهیم که اگر کتابخانه ای نسخهای آن را دارد تا ده نسخه ما خریداری خواهیم کرد .



یادآوری

کسانیکه سالهای یکم و دوم همان را مشترک بوده اند و بخواهند شمارهای خودرا جلد نمایند کاز میان نرود اگر پاره شماره ها را کسر دارند خبر بدهند شاید ما داشته باشیم و بایشان برسانیم نیز ۸ صفحه از شمارهٔ ۱۰ پارسال را که کسر بوده هر کسی تا کنون نخواسته بخواهد برایش بفرستیم .

شماره یکم از سال دوم را اگر کسی بفروشد ماخریداری می کنیم .

سپاسگزاری و یاد آوری

امسال ما اگر شکایت از نرسیدن وجه اشتراك مهنامه نماییم ناسپاسی کرده ایم. زیرا گذشته از جانفشانیهایی که همه ساله می شده امسال چندین کسی از راد مردان هواداری خاصی از پیمان نموده و هریکی دسته ای را باشتراك وادار و پولهای ایشان را نقد دریافته برای ما فرستادند وایشان کسانیند که هر کدام شغل آبرومندیرا داراست و جز علاقمندی و جوانمردی هیچ جهت دیگر اورا بچنین کاری وا نمیداشت. اینست ما نیز نامهای ایشان را نبرده همین اندازه میخواهیم بدانند ما قدر جوانمردی و نیکوکاری آنان را میدانیم وهمیشه سپاسگزاریم.

پیمان راه خدا را می پیماید و ما در این راه خود همواره امیدوار همراهی وپشتیبانی پاکدلان وراد مردان بوده ایم و از خداوند خواستاریم مارا بیشتر از این از همراهی و یاوری ایشان بهرمند گرداند.

با این نیکی و دستگیری از آنجوانمردان اگر در میان خواستاران مهنامه پاره کسانی از پرداخت وجه اشتراك خودداری نمایند ما نمیخواهیم شکایت از آنان بنویسیم وشیرینی خرسندی وخوشنودی را با تلخی شکایت آمیخته سازیم بویژه که بیشتر اینان از خواستاران دیرین پیمان می باشند وچه بسا که ازراه فراموشی آن تاخیر را کرده اند اینست که بی آنکه عنوان شکایت درمیان باشد تنها بنام یاد آوری و پیام برادرانه می نگاریم آنانکه پول امساله را نه پرداخته اند دراین یکماه بپردازند. نیز کسانیکه از پارسال وامدار ما هستند کم و بیش هرچه می توانند فرستاده خود را از دوام آزاد سازند.

